

حدیث
مَدَّةُ حَرَامِ

بید و جنتی بهرینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب ہجدهم

حدیث سدهٔ چہارم

کلینی، نعمانی، ابن قولویہ، ابن بابویہ

نکارش

سید مجتبیٰ بحرینی

سرشناسه: بحرینی، مجتبی، ۱۳۲۵ -

عنوان و پدید آوران: حدیث سده چهارم - کلینی، نعمانی، ابن قولویه، ابن بابویه / نگارش مجتبی بحرینی
مشخصات نشر: مشهد: یوسف فاطمه (ع) ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص. - (کتاب هجدهم)

بهاء: ۱۶۰۰ تومان

ISBN : 978-964-2803-34-7

شابک : ۷ - ۳۴ - ۲۸۰۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

یادداشت: فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فیپا

یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: ۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -

موضوع: ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - احادیث

الف. عنوان

رده‌بندی کنگره: BP ۲۲۴ / ۴

نشانه اثر: ۴ ح ۳ ب /

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۶۲

(کتاب هجدهم)



حدیث سده چهارم

کلینی، نعمانی، ابن قولویه، ابن بابویه

■ سید مجتبی بحرینی

تیراژ: ۲۰۰۰ / صفحات: ۱۱۲ / نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۹

قطع: رقعی / قیمت: ۱۶۰۰ تومان / چاپ و صحافی: دقت مشهد (۳۸۱۰۲۲۰)

ISBN : 978-964-2803-34-7

شابک : ۷ - ۳۴ - ۲۸۰۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

مراکز پخش:

(۱) نشر یوسف فاطمه (ع)، مشهد مقدس، ص پ: ۳۸۸۵ - ۹۱۳۷۵

تلفن: ۸۵۲۲۴۹۶ - همراه: ۱۳۴۱ ۱۱۹ ۰۹۱۵، واحدیان

(۲) مرکز پخش مشهد، ۷۲۶۲۵۵۶

(۳) تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه افسردار، ساختمان پزشکان، نشر منیر، ۷۷۵۲۱۸۳۶

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى إِمَامِنَا وَابْنِ أُمَّتِنَا وَسَيِّدِنَا وَابْنِ سَادَتِنَا،
الْوَصِيِّ الزَّكِيِّ التَّقِيِّ النَّقِيِّ، الْإِمَامِ الْبَاقِيِ ابْنِ الْمَاضِي، حُجَّتِكَ
فِي الْأَرْضِ عَلَى الْعِبَادِ، وَغَيْبِكَ الْحَافِظِ فِي الْبِلَادِ، وَالسَّفِيرِ
فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ، وَالْقَائِمِ فِيهِمْ بِحَقِّكَ، أَفْضَلَ
صَلَوَاتِكَ، وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْهِ أَفْضَلَ بَرَكَاتِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْهُ الْقَائِمَ الْمُؤَمَّلَ وَ
الْعَدْلَ الْمُعْجَلَّ، وَحُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقْرَبِينَ، وَأَيْدُهُ بِرُوحِ

الْقُدْسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ای بی‌نشان محض نشان از که جویمت؟
گم گشته در تو هر دو جهان از که جویمت؟
در جست و جوی تو دلم از پرده اوفتاد
ای در درون پرده جان از که جویمت؟

بیاض تاج الدین ۲ / ۲۸۱

و هَوَاكَ أَوَّلُ مَا عَرَفْتُ مِنَ الْهَوَى

و الْقَلْبُ لَا يَنْسَى الْحَبِيبَ الْأَوَّلَا

به کوه و دشت و صحرا می‌زنم پی
ره مـجنون شـیدا می‌کنم طی
تو فرمودی که من می‌آیم آخر
سپردم جان ز هجران تو پس کی؟

یاد مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

آرام دل‌ها ۲۸

فهرست

پیش‌گفتار ۱۳

نگاه نخستین

﴿ رویدادهای سال ۳۲۹ هجری ﴾

۱۷ - ۳۹

۱۹	خصوصیت بعضی از زمان‌ها
۲۰	سه چهارم قرن چهارم
۲۱	رویدادهای نیمه شعبان
۲۳	وفات علی بن بایویه
۲۴	فقدان مرحوم کلینی
۲۷	تحقیقی از مرحوم آیت الله بروجردی
۲۹	عصر مرحوم کلینی

۳۰ کافی و مرحوم کلینی در گفتار بزرگان
۳۲ کافی و جایگاهش
۳۵ کافی و کتاب الحجّة
۳۶ وصیت دکتر حسین علی محفوظ
۳۷ حدیثی از کافی شریف
۳۸ سخنی از بزرگی در این حدیث

نگاه دومین

﴿ نعمانی و کتاب الغیبه ﴾

۴۱ - ۶۴

۴۳ خصوصیت قرن چهارم هجری
۴۴ مرحوم نعمانی و عصرش
۴۴ نعمانی و کتاب الغیبه
۴۵ نعمانی و مظلومیت حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۴۶ نعمانی و دیگر گفته‌هایش
۴۷ نعمانی و بیانی در حدیث حدیفه
۴۹ نعمانی و مشکلات عصر غیبت
۵۱ نعمانی و تعریض به خلیفه فاطمی
۵۲ حکومت فاطمیان

۵۴ خلفای فاطمی مدعیان دروغین
۵۵ خلفای فاطمی در آثار ناصر خسرو
۵۷ نعمانی و خدمتی بس بزرگ
۵۹ نعمانی و روش صحیح
۶۰ نعمانی و مسألت حسن عاقبت
۶۲ این دعا را بخوانیم

نگاه سومین

﴿ ابن قولویه و حجرالأسود ﴾

۶۵ - ۷۷

۶۷ شناسهٔ ابن قولویه
۶۸ ابن قولویه و کامل الزیارات
۶۹ جنایات جمعی از اسماعیلیه در موسم حج
۷۱ حجرالأسود را برمی گردانند
۷۲ ابن قولویه نایب و نامه می فرستد
۷۴ ابن قولویه و پاسخ امام عصر <small>علیه السلام</small>
۷۶ دقتی در ماجرای ابن قولویه
۷۷ غزلی از ترکی شیرازی

نگاه آخرین

﴿ ابن بابویه و کمال الدین ﴾

۷۹ - ۱۰۶

- ۸۱ مرحوم صدوق و آثارش
- ۸۲ مرحوم صدوق و زمان شناسی
- ۸۳ مرحوم صدوق و انجام وظیفه
- ۸۳ مرحوم صدوق و حسن استفاده
- ۸۴ هنری بسیار ظریف
- ۸۵ هنر مرحوم صدوق و آیت الله بروجردی
- ۸۷ مرحوم صدوق و کتاب کمال الدین
- ۸۷ رؤیای مرحوم صدوق
- ۸۹ حاشیه‌ای در متن
- ۹۰ مرحوم صدوق و بقیه رؤیا
- ۹۱ مشکلات مرحوم صدوق
- ۹۲ نگرانی‌های مرحوم صدوق
- ۹۲ عنایات امام عصر علیه السلام
- ۹۳ چرا کتابی تصنیف نمی‌کنی؟
- ۹۴ رفع مشکلات با تألیف است
- ۹۵ سخن از آثار پیشین

فهرست مطالب ❁ ۱۱

۹۶ امر به نوشتن کتاب در امر غیبت
۹۶ حالات مرحوم صدوق بعد از رؤیا
۹۸ اقدام برای امتثال امر
۹۹ استعانت، توکل، استغفار
۱۰۰ جایگاه کتاب کمال الدین
۱۰۲ مرحوم صدوق و سیصد اثر
۱۰۳ پیکر مرحوم صدوق پس از نه قرن
۱۰۴ شنیدن سخن از قبر مرحوم صدوق
۱۰۷ کتابنامه
۱۱۱ سایر آثار مؤلف

پیش گفتار

حمد حق و سپاس قادر مطلق بر همگان فرض و محقق، و صلوات و تحیات بر انبیا و اولیای ما سبق، خاصه بر خاتم آنان رسول مصدق، و اوصیاء و جانشینان بر حق.

سلام بر آن نور شب تاب و پرچم افراشته!

سلام بر قبل از میلاد و شب میلاد و بعد از میلاد او!

سلام بر پنج سال کودکی و کودک پنج ساله، آن درّ یتیم!

سلام بر غیبت و صاحب غیبت! سلام بر سرداب و صاحب سرداب!

سلام بر سفیران دربار ولایت مدار، و لعن و نفرین بر مدعیان

دروغین!

سلام بر نامه‌ها و توقیعات!

سلام بر دیدارها!

و سلام بر غیبت کبری! ^۱

آنان که بیش و کم با آثار این تهی دست بی مایه و از دست داده سرمایه، آشنا هستند، به یاد دارند که در اولین اثر از این مجموعه که پیشوند حدیث دارد و بیش از ده سال قبل نوشته شد، وعده نگارش سه اثر، در ارتباط با ولادت آن مولود موعود و کلمه محمود دادیم. چون به این وعده وفا نمودیم آن چنان شهد و شیرینی انس با آن حقیقت انس، و راز و نیاز با آن خداوندگار ناز برایم لذت بخش بود که مصمم شدم قلم زنی و نقش آفرینی نسبت به نقش آخرین نقشه حسن و کمال و نقطه پایانی طغرای زیبایی و جمال ادامه یابد.

جز جمال تو مرا هیچ نیامد به نظر

شکر ایزد که مرا دیده نیکوبین داد

درس سودای تو تا شام ابد خواهم خواند

که مرا صبح ازل عشق تو این تلقین داد ^۲

به خصوص که اظهار محبت جمعی که از صهبای مهر او لبی تر داشتند و از باده ولای او دلی منور، زاد راهی در این مسیر فراهم می آورد و رهتوشه این راه می شد. همچنین لطف عمیم آن مظهر لطیف علیم پیوسته شامل، که تا کنون هفده اثر در این زمینه تحریر یافت و تقدیم دوستان

۱- این جملات اشاره به نام شماری از آثار مؤلف در ارتباط با امام عصر علیه السلام دارد.

۲- بیاض تاج الدین ۱ / ۳۹۹. سروده ناصر الخطیب.

حضرتش گردید، و اجمالی از آنچه مرتبط با آن حقیقت ربط میان خلق و حق بود، تا پایان غیبت صغری نگاشته شد، و حکمت غیبت هم بازگو گردید.

از این اثر برآنیم که در سایهٔ هماگستر آن همای سعادت و عنقای قاف عزلت و عزّت، و طاووس اهل جنّت، روزگار غیبت کبرایش را درنوردیم و بخشی از رویدادهای مرتبط با حضرتش را به ترتیب سده و سال با شرح و توضیح بیاوریم، و خود را در مسیر نسیمی که گاه و بیگاه از آن سوی پرده می‌وزد و مشام جان جمعی را به بوی خوش دیدار معطر می‌سازد، قرار دهیم، و از پیام‌هایی که در آن شرف‌یابی‌ها رسیده و سفارشات و توصیه‌هایی که در توقیعات ملوکانه آمده و نویدها و بشارت‌هایی که در رؤیاهای صادقانه داده شده، حظّ و بهره‌ای برداریم.

امید که لطفشان چونان پیشین، این غبار قدم مرکب کمترین چاکران دربار ولایت‌مدار و عرش‌اقتدارشان را فراگیرد و موفق به پی‌گیری این آثار گردد.

چنان به موی تو آشفته‌ام به بوی تو مست

که نیستم خبر از هر چه در دو عالم هست

در قفس طلبید هر کجا گرفتاری است

من از کمند تو تا زنده‌ام نخواهم جست

غلام دولت آنم که پای‌بند یکی است

به جانبی متعلق شد از هزار برست

مطیع امر توام گر دلم بخواهی سوخت

اسیر حکم توام گر تنم بخواهی خست

نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول

معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست^۱

دوشنبه بیست و پنجم شعبان المعظم ۱۴۳۰

برابر با ۱۳۸۸/۵/۲۶

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

نگاه نخستین

رویدادهای سال ۳۲۹ هجری

درگذشت علی بن محمد سمري

آغاز غیبت کبری

فقدان مرحوم کلینی

فوت علی بن بابویه

خصوصیت بعضی از زمان‌ها

بعضی از قرن‌ها در میان قرون و برخی از سال‌ها در بین سنوات و پاره‌ای از روزها در جمع ایام، حائز اهمیت بیشتر و خصوصیت فزون‌تری است. به گونه‌ای که در میان هم‌نوعان خود ممتاز و مشهور، و در جمع همانندان خود مخصوص و معروف گردیده‌است.

این امر برای همه ما روشن و آشکار است و مضاف بر آنچه در تاریخ خوانده‌ایم و یا از دگران شنیده‌ایم، چه بسا در زندگی خود بارها آن را دیده باشیم، و شاهد سنوات و سال‌ها و شهور و ماه‌ها و ایام و روزها و لیلی و شب‌ها، بلکه ساعات و دقائق بس حساس بوده‌ایم، که برای آن‌ها حساب خاصی در تاریخ عمرمان باز کرده‌ایم.

بر این اساس می‌توان گفت: سده چهارم هجری در میان سده‌ها، و سال ۳۲۹ در جمع سنوات، و روز نیمه شعبان آن سال در بین روزها حائز اهمیتی بوده و رویدادهایی در آن‌ها اتفاق افتاده که خصوصیتی به آن سده و سال و روز بخشیده است.

قرن چهارم هجری در یک نگاه کلی به دو بخش قسمت می‌شود.

قسمت نخست آن که بیش از ربع و یک چهارم آن را فرا می‌گیرد، بازمانده روزگار غیبت صغری است، آن هم مقرون به سفارت سه سفیر از سفیران خاص که ارتباط و پیوند خلق به وسیله آنان با آن رشته برکشیده میان زمین و آسمان محقق بوده است؛ حدود پنج سال از باقیمانده دوران سفارت دومین سفیر، جناب محمد بن عثمان، و حدود بیست سال تمامی روزگار سفارت سومین سفیر، جناب حسین بن روح نوبختی، و ایام سفارت آخرین سفیر، جناب علی بن محمد سمري. خوب است دیگر بار عزیزان شرح حال و وقایع مربوط به این پاکان و فرزندگان را در آثار پیشین^۱ باز بینند.

سه چهارم قرن چهارم

قسمت دوم این سده با غیبت کبری آغاز می‌شود و آن حیرت‌ها، فتنه‌ها، شک‌ها، شبهه‌ها، اعتراضات، آشوب‌ها و اذیت و آزارها پدید می‌آید. هر چند این امور بیش و کم در سال‌های قبل سابقه داشته و در سده‌های بعد هم ادامه می‌یابد، ولی در قرن چهارم، آن هم بعد از سال ۳۲۹، نمود بیشتری داشته و از کم و کیف خاصی برخوردار بوده است.

در این شرایط است که جایگاه خاص نواب عام و اهمیت روات حدیث و ارباب درایت و اجتهاد در این مقطع خاص و مسؤولیت حساس آنان در این سده کاملاً مشخص می‌شود. پژوهندگان محترم را به مراجعه مجدد به پرده چهارم کتاب حدیث غیبت کبری که سال قبل عرضه داشتیم،

۱- کتاب‌های حدیث دو سفیر، حدیث سفیران و حدیث آخرین سفیر.

فرامی‌خوانیم تا بنگرند چه گونه مرزبانان کشور دین و سنگر نشینان مدینه آیین و مدافعان حریم ولایت در این مقام به انجام وظیفه قیام و اقدام نموده‌اند.

چه بسا اگر آنان دامن همت به کمر نمی‌زدند و در مقام دفع دشمنان این مذهب حق با تیر قلم بر نمی‌آمدند و صحیفه‌ها به یاد آن یار فراهم نمی‌آوردند و نامه‌ها به نام آن نگار نگارش نمی‌کردند معلوم نبود امروز وضع ما از جهت اعتقادی چه گونه بود. **شکر الله مساعیهم الجمیلة.**

بنابراین بسیار به جاست که پیوسته در مقام تشکر و سپاس و قدردانی و حق‌شناسی از آنان برآییم و خدمات صادقانه آنان را ارج بداریم و با دیده احترام به آنان و آثارشان بنگریم، نه این‌که خدای نخواسته، دانسته یا ندانسته، آب به آسیای دشمن بریزیم و در مقام تخطئه و تنقیص برآمده، هر روز به اسمی، مسمایی را از دست دهیم، که متأسفانه نوعاً این چنین هستیم، به خصوص خودی‌ها، که دیگر نمی‌دانم چه باید کرد و شکوه به که باید برد؟

من از بیگانگان دیگر [هرگز] ننالم

که با من هر چه کرد آن آشنا کرد^۱

رویدادهای نیمه شعبان

باری، سال ۳۲۹ که حایز اهمیت است، روز نیمه شعبان آن خصوصیت بیشتری دارد که آن را در تمام ایام آن سال ممتاز قرار داده

۱- دیوان حافظ از غزل ۱۰۰.

است. روز نیمه شعبان آن سال و هر سال، یادآور خاطره میلاد مسعود موعود امم و جامع الکلم، حضرت اباصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد و دل های دوستان در آن روز مالا مال از شور و شادی و سرور و خوشحالی به مناسبت زادروز آن امام همام است.

در نیمه شعبان ۳۲۹ دو حادثه غمبار و دو واقعه جانگداز هم اتفاق افتاده که دل های شاد ارباب ولا را قرین غم نموده و شغف و سرور آنان را مَشوب به اندوه ساخته. یکی وفات آخرین نایب خاص و چهارمین سفیر دربار ولایت مدار، جناب علی بن محمد سمری، و دیگری شروع غیبت کبری. از این جهت نیمه شعبان به راستی روز غم است و هنگامه اندوه! شما لایق نبودید، حجتم را در پس پرده جا دادم. ولی روزنه ای به فراسوی پرده استتار با وساطت سفیران، فرا روی شما قرار دادم، ولی قابلیت این مقدار ارتباط را هم نداشتید. این دریچه را هم بستم و این روزنه را هم مسدود نمودم. حالا می خواهید چه کنید؟!

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ﴾^۱

غیبت شروع شد، آن هم غیبت کبری! از این جهت روز نیمه شعبان سال ۳۲۹ روز آغاز غمی است جانکاه و شروع اندوهی طاقت فرسا، که بسیار به جاست همه ساله در نیمه شعبان، به این جهت هم توجه داشته باشیم و سوز و گدازی، زاری و اشکی به مناسبت سالگرد آغاز غیبت کبری، در کنار شور و شغف و شادی و سرور سالگرد میلاد

مسعودش داشته باشیم.

چه قدر منتظرم من، خدا کند که بیایی
نشسته پشت درم من، خدا کند که بیایی
از آن درخت شکسته از آن پرفرده خسته
هنوز خسته‌ترم من، خدا کند که بیایی
بهار و برگ و بری تو، ز آب پاک‌تری تو
درخت بی‌ثمرم من، خدا کند که بیایی
غریب مانده‌ام این جا، غریب مثل پرستو
شکسته بال و پر من، خدا کند که بیایی
شب است و ماه تویی تو، نشان راه تویی تو
ببین که دربه‌درم من، خدا کند که بیایی^۱

وفات علی بن بابویه

بگذریم. سخن در این بود که سال ۳۲۹ هجری جایگاه خاصی دارد تا آن جا که آن را سنه تناثر النجوم - سال ریزش ستارگان - نامیده‌اند؛^۲ زیرا در آن سال ستارگانی از آسمان فضیلت افول نموده و جمعی از نجوم هدایت، هم زمان با تحقق غیبت کبری و غروب آن شمس ولایت و استتار آن قمر منیر وصایت در پرده و حجاب، از دنیا رفته‌اند؛ چونان علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، پدر بزرگوار مرحوم صدوق اعلی الله

۱- قائم هستی ۲۰، سروده محمد رضا احمدی فر.

۲- طبقات اعلام الشیعه، نوابغ الروات فی رابع المأت ۳۱۴.

مقامهما. ابن ندیم نسبت به او جمله‌ای آورده که بیانگر دویست اثر برای اوست. وی گوید:

ابن بابویه که اسمش علی پسر حسین بن موسی قمی است، از فقهای شیعه و از افراد مورد وثوق و اطمینان آنهاست. من به خط پسرش، ابوجعفر محمد بن علی - مرحوم صدوق - در پشت کتابی دیده‌ام که نوشته بود: اجازه دادم که فلانی کتاب‌های پدرم، علی بن الحسین را که دویست کتاب است، روایت نماید، و همچنین کتاب‌های مرا که هجده کتاب است.^۱

لازم به تذکر است که مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی این عبارت را از ابن ندیم نقل نموده و صد کتاب ذکر کرده است.^۲ هر کدام باشد بیانگر جایگاه رفیع علی بن الحسین بن بابویه قمی در جمع و نشر معارف دینی در بیش از هزار و صد سال قبل است.

فقدان مرحوم کلینی

از دیگر رویدادهای سال ۳۲۹ فقدان ثقة الاسلام محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی است؛ آفریننده بزرگ اثر حدیثی شیعه و مهین محدث و فقیه امامیه، صاحب کافی که اتفاقاً آن هم در ماه شعبان سال ۳۲۹ اتفاق افتاده است:

۱- الفهرست ۲۹۱.

۲- طبقات اعلام الشيعة، نوابج الروات فی رابع المأت ۱۸۵.

مات سنة تسع و عشرين و ثلاثمائة في بغداد و دفن بباب الكوفة.^۱

خوب است در این جا توضیحی هر چند اجمالی، نسبت به مرحوم کلینی و جایگاه کتاب شریف کافی و ارتباط مؤلف و تألیف با آن ناحیه سامیه، داشته باشیم که بی ارتباط با مقصود اصلی این سلسله آثار نمی باشد. تاریخ ولادت مرحوم کلینی در دست نیست، ولی با توجه به این که وفات او در سال ۳۲۹ بوده، چنین به نظر می رسد که تمام غیبت صغری را درک نموده، و چه بسا در سال های نخست زندگی، توفیق هم عصری حضرت عسکری علیه السلام را نیز داشته است.

صاحب تکملة امل الآمل، مرحوم سید حسن صدر به این حقیقت تصریح نموده، و محدث قمی از او آورده است:

مرحوم کلینی معاصر با نواب اربعه و سفیران چهارگانه دربار ولایت مدار امام عصر علیه السلام بوده و تمام روزگار غیبت صغری و مقداری از ایام حضرت عسکری علیه السلام را درک نموده.^۲

مرحوم کلینی اهل کلین، نزدیک ری است. یاقوت حموی گوید:

کلین اولین مرحله و منزل از ری به سمت خوار است.^۳

و خوار شهر بزرگی از توابع ری بوده که با آن بیست فرسخ فاصله داشته و در سال ۶۱۳ که یاقوت حموی از آن عبور نموده، خرابه ای بیش

۲- فوائد رضویّه ۶۵۹.

۱- تنقیح المقال، رحلی ۲۰۱ / ۳.

۳- معجم البلدان ۴ / ۴۷۸.

نبوده. ^۱ کلین در نزدیکی حسن آباد ری باقی است و قبر پدر مرحوم کلینی، جناب یعقوب بن اسحاق، هنوز هم در آنجا برجاست. این مطلب مسلم و ثابت.

از طرف دیگر مرحوم کلینی از دایی بزرگوارش، جناب علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان ابوالحسن رازی کلینی معروف به علان حدیث بسیار نقل نموده است. همان شخصیتی که:

شیخ اصحاب زمان خود در ری بوده و از همگان بیشتر مورد توجه و وثوق و اطمینان.^۲

و همان که صاحب کتاب اخبار القائم علیه السلام است و در راه مکه کشته شده و مرحوم کلینی حدود پانصد حدیث در کافی به عنوان خاص از او آورده، غیر از روایاتی که علان در طریق آنها به عنوان *عدّة من اصحابنا* قرار گرفته است.^۳

همچنین بیشتر مشایخ روایی سی و هفت گانه مرحوم کلینی در کافی از مشایخ قم هستند. با توجه و عنایت به جهات ذکر شده، معلوم می شود که مرحوم کلینی سال های بسیاری را در ایران می زیسته و از دو مدرسه حدیثی ری و قم و مشایخ روایی و اساتید حدیثی آن دو مدرسه استفاده نموده است.

اما این که چه عاملی موجب هجرت مرحوم کلینی به بغداد شده، و این هجرت در چه زمان اتفاق افتاده، مطلبی به نظر نرسید.

۱- معجم البلدان ۲ / ۳۹۴. ۲- فوائد رضویه ۶۵۹.

۳- اقتباس از مجله سفینه، ش ۱۸ ص ۸۸.

تحقیقی از مرحوم آیت الله بروجردی

خوب است در این جا اجمالی از آنچه آیت عظیم الشان، مرحوم حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی نسبت به مرحوم کلینی و کافی آورده‌اند، بیاوریم:

از کلمات بعضی استفاده می‌شود که مرحوم کلینی در زمان تصنیف کافی در بغداد بوده که سفرای دربار ولایت‌مدار در آن جا بوده‌اند و برای او امکان سؤال و استعلام از آنان بوده است. و بسیار بعید به نظر می‌رسد که در فراهم آوردن چنین اثر بزرگ و جامع سترگی که نگارش آن با دقت و احتیاط تمام بیست سال طول کشیده و آن را به عنوان یک اثر جاوید که مورد عمل شیعه تا قیامت قرار بگیرد، قرار داده از نواب اربعه در فراهم آوردن و صحت و اعتبار احادیث آن استفاده نکرده باشد، با قرب دار و تیسیر سؤال؛ هم راه نزدیک هم پرسش آسان. و بعضی مدعی شده‌اند که کتاب را پس از اتمام به وسیله سفیر معاصرش به محضر شریف امام عصر علیه السلام رسانده و آن وجود مقدس فرموده‌اند، یا بر آن نسخه مرقوم داشته‌اند: هذا کافی لشیعتنا.

و بعضی گفته‌اند: آنچه در کافی شریف به عنوان قال العالم آمده - عالم چنین فرموده است - اشاره به حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف است که به خاطر تقیه، تصریح به اسم مبارک ننموده است.

ولی همه آن چه گفته شده چیزی بیش از حدس و تخمین نیست، و

اگر مقرون به شاهد و دلیل بود ما را از تحمّل بسیاری از مشکلات و سختی‌ها در این مسیر رهایی می‌بخشید. برای ما تا کنون روشن نشده‌است که مرحوم کلینی در هنگام تصنیف کتاب کافی در بغداد می‌زیسته، بلکه ظاهر کلام نجاشی که گفته است:

شیخ اصحابنا فی وقته بالرّی و وجههم، بزرگ اصحاب ما در روزگار خودش در ری بوده، این است که مرحوم کلینی در زمان تکامل علمی و بزرگسالی‌اش در ری می‌زیسته، و اگر در مدّت تصنیف کتاب کافی که نجاشی بیست سال دانسته، در بغداد بوده، زمان تکامل علمی‌اش در ری نبوده و تعبیر شیخ اصحابنا فی وقته بالرّی و وجههم در حق او روا نبوده‌است. این امر منافات ندارد با این که وفات او در بغداد اتفاق افتاده و در آن‌جا به خاک سپرده شده‌است؛ زیرا ممکن است در اواخر عمر در مسافرتی که از بغداد عبور می‌کرده آن‌جا از دنیا رفته، و یا چند سال آخر عمرش در بغداد اقامت داشته و همان‌جا از دنیا رفته و دفن شده‌است - سپس قرائن دیگری ذکر نموده و چنین نتیجه گرفته‌اند که - مرحوم کلینی دو سال یا بیشتر قبل از فوتش به بغداد سفر کرده و در محله باب الکوفه سکنی گزیده و جمعی در آن‌جا کتاب کافی را از او استماع نموده‌اند.^۱

پس از توجّه به عبارات گذشته، از آن‌جا که ظاهر کلام مرحوم نجاشی خالی از ابهام نیست، به طور قطع نمی‌توان فهمید که مرحوم کلینی در چه زمان و به چه منظوری به بغداد هجرت نموده، و کافی شریف را در

کجا تدوین نموده‌است.

عصر مرحوم کلینی

دیگر سخنی همان آیت معظم نسبت به مرحوم کلینی و عصر او آورده که نقلش مناسب است. گوید:

همانا عصر مرحوم کلینی عصر انقلاب‌ها و فتنه‌های سیاسی و دینی بسیاری بوده؛ چونان ظهور قرامطه (گروهی از اسماعیلیان) و ظهور حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی و کشته‌شدن آنها^۱ و ظهور دولت علویّه در افریقا و دیلمان و طبرستان (دولت فاطمیان در افریقا و زیدیان در گیلان و مازندران).

همچنین مرحوم کلینی معاصر با معتضد و مهتدی^۲ و مقتدر و قاهر و راضی از خلفای بنی‌العباس بوده و اواخر دوران حکومت معتمد را هم درک نموده، و حکومت‌های مختلفی در عصر مرحوم کلینی ری را زیر پوشش داشته، ولی هیچ کدام از این امور مانع عزم راسخ او از تصنیف چنین کتابی که صدقه جاریه‌ای بعد از او تا زمان ظهور دولت حقه الهیه است، نشده. فِلمثلِ هذا فلیعملِ العاملون.^۳

در هر حال درگذشت مرحوم کلینی در بغداد و دفن او در آن دیار

۱- شرح حالشان را در کتاب آخرین سفیر و مدعیان دروغین آورده‌ایم.
۲- ظاهراً باید به جای مهتدی مکتفی باشد؛ زیرا دوران خلافت مهتدی قبل از معتمد عباسی بوده و روزگار خلافت مکتفی بعد از معتضد و قبل از مقتدر است، آن‌گونه که در *تتمة المنتهی* ۲۷۸ - ۲۸۰ آمده‌است.
۳- ترتیب اسانید کتاب الکافی ۱۱۱.

مورد اتفاق همه است. نجاشی گوید:

من در بغداد به مسجد لؤلؤی که مسجد نبطویه نحوی بود، برای قرائت قرآن نزد صاحب مسجد می‌رفتم و جماعتی از اصحاب ما در آنجا کتاب کافی را بر احمد بن احمد کوفی قرائت می‌کردند و او برای آنها از کلینی نقل حدیث می‌نمود ... و کلینی رحمه الله در سال ۳۲۹، سنه تناثر نجوم، در بغداد از دنیا رفت و محمد بن جعفر حسنی ابوقیراط بر او نماز خواند و در باب الکوفه دفن گردید. احمد بن عبدون گفته است: من قبر او را در حالی که آثار اندراس و کهنگی داشت، می‌شناختم.^۱

کافی و مرحوم کلینی در گفتار بزرگان

صاحب تنقیح گوید:

در عظمت مقام مرحوم کلینی همین بس که ابن اثیر - که از علمای بزرگ عامه در سده ششم بود و کتاب نهایه او در لغت و جامع الاصول او در حدیث معروف است - در جامع الاصول گفته است: ابوجعفر محمد بن یعقوب رازی پیشوایی است در مکتب اهل بیت علیهم السلام و عالم بزرگی است در آیین آنان و مجدد مذهب امامیه در آغاز سده سوم شمرده شده است - سپس صاحب تنقیح گوید: - مرحوم کلینی ثقه و مورد اعتماد نزد شیعه و عامه می‌باشد، لذا

ملقب به ثقة الاسلام شده. و نسبت به کتاب او گفته‌اند: همانند آن، کتابی در اسلام تألیف نشده و بر حضرت قائم علیه السلام عرضه شده و مورد تحسین حضرتش قرار گرفته و فرموده‌است: کافی است برای شیعیان ما. **عُرِضَ عَلَى الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَاسْتَحْسَنَهُ وَ قَالَ: كَافٍ لِشِيعَتِنَا.**

مرحوم مجلسی اوّل گفته‌است: ممکن است بگوییم: هر حدیثی که در کافی شریف به عنوان **قال العالم علیه السلام**، یا **و فی حدیث آخر و امثال این تعبیرات آمده از حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام** به وسیله سفیران دربار ولایت‌مدار نقل شده، مگر قرینه‌ای بر خلاف داشته باشیم.

- سپس صاحب تنقیح این جریان را آورده‌است -

یکی از حکام بغداد وقتی اقبال و توجه مردم را به زیارت قبر موسی بن جعفر علیه السلام دید گفت: این رافضیان نسبت به ائمه و پیشوایان خود ادعا می‌کنند که اجساد آنان پس از مرگ نمی‌پوسد - و در قبر سالم باقی می‌ماند - و من می‌خواهم دروغ آنان را آشکار سازم تا مردم را از زیارت قبرشان بازدارم. وزیرش به او گفت: آنان نسبت به علما و بزرگان دینی خود هم، چنین اعتقادی دارند - نه تنها نسبت به امامانشان - در این جا قبر محمد بن یعقوب کلینی است که از علمای بزرگ آنان است. امر کن قبر او را حفر کنند. اگر آن‌گونه بود که آنان می‌گویند، می‌فهمیم آن چه نسبت به ائمه و پیشوایانشان قائل هستند صحیح است، و گرنه کذب و دروغ آنان برای مردم آشکار می‌شود. حاکم امر به حفر قبر نمود. وقتی حفر نمودند دیدند پیکر شریف او

بدون هیچ تغییری با کفن سالم در قبر موجود است و کنار او هم کودک صغیری با کفن مدفون. آن حاکم به اصلاح قبر امر نمود و قبه‌ای بر آن بنا کرد - آری، عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.^۱

مرحوم شیخ حرّ عاملی در آخر هدایة الأمة از بعضی چنین حکایت کرده که کلینی رحمه الله به شرف لقاء آن حضرت فائز شده است... و مرحوم ملا خلیل قزوینی قطع به عرضه کتاب کافی بر حجّت علیه السلام پیدا کرده است.^۲

کافی و جایگاهش

به همین اجمال در شرح حال مرحوم کلینی اکتفا می‌کنیم و نکته‌ای را خاطر نشان می‌سازیم که ارتباطی با بحث ما و موضوع این نوشتار دارد. آن بزرگوار کافی شریف را در هر کجا نوشته باشد و در هر شرایطی آن را فراهم آورده باشد کتابی است که در طول بیش از یازده قرن، پیوسته مورد عنایت و توجّه بزرگان امامیه در اسطوانه‌های مذهب شیعه بوده و هست. این کتاب مستطاب در شرایطی تدوین یافته که آراء و نظریات گوناگون در ابعاد مختلف در دین راه یافته و از درون و برون، همه حقایق آیین مورد هجمه و صدمه قرار گرفته؛ در بُعد اعتقادی اشاعره، معتزله، حکما و فلاسفه، عرفا و متصوّفه، و در بُعد تفسیری صاحبان تفسیر به رأی، و در بُعد احکام ارباب قیاس و استحسان، و در بعد تاریخ قصاصان

۱- تنقیح المقال ۳ / ۲۰۲.

۲- عبقری الحسان ۲ / ۳۶. با تغییری در عبارت.

دروغ‌پرداز، همه و همه، این آیین استوار و جامع و مکتب جهانی و جاوید را براساس ساخته‌های ذهنی خود و پیش فرض‌های خیالی خود و بافته‌های گرفته از جاهلانی چون خود، تبیین و توضیح می‌نمودند. نظریات ارائه شده در مسائل دینی نوعاً این چنین بود.

در چنین آشفته‌بازاری که حکومت‌ها هم نوعاً طالب چنین بازارهای آشفته‌ای هستند و از آن جانب‌داری و حمایت می‌کنند - و در طول تاریخ چنین بوده و هست و شاهد هستیم - معلوم است بر دین چه می‌گذرد و بر سر آیین چه می‌آید! شیربی دم و سر و اشکمی ساخته و پرداخته می‌شود و چه چیزها که به اسم دین عرضه نمی‌شود.

حجّت که در پس پرده استتار است و در سراچه غیبت. همان مقداری هم که در طول بیش از دو قرن حضور امامان معصوم علیهم‌السلام با مراجعه به آنان حدود دین روشن و مرزهای آیین شناخته می‌شد میسور و ممکن نیست.

در چنین شرایطی به ظن نزدیک به یقین و گمان قرین علم به نظر می‌رسد که عنایت و لطف آن مرزبان واقعی شریعت و آن وجود مقدّسی که حجّت حق بر خلق براساس قاعده لطف است، برای ابقای حجّت و بیّنه، شامل حال چونان محمد بن یعقوب کلینی گردد، و او را برای انجام این امر مهم کمک و یاری نماید. بر این اساس، ضرورتی هم برای اثبات عرضه کتاب بر آن وجود مقدّس، یا صدور جمله کاف *لشیعتنا* نسبت به آن دیده نمی‌شود، تا کسی در مقام نفی برآید، و یا ارتباط او را با سفیران زیر سؤال ببرد، یا حضورش را هنگام تصنیف در بغداد بعید بشمرد، و یا مطالب آخر و شبهات دیگری که گفته‌اند یا بگویند.

خیر، نیازی به این حرف‌ها نیست و ضرورتی برای اثبات آن‌ها به نظر نمی‌رسد. بلکه مطلب بالاتر از این حرف‌هاست. جابه‌جای کتاب شریف کافی گویای عنایت و توجه امام عصر علیه السلام به آن کتاب است. خوب است ارباب فضل در این امر به دو جهت عنایت و توجه بیشتری داشته باشند. یکی آن‌چه مرحوم کلینی در مقدمه کافی آورده است، و یکی حجم کتاب الحجّه کافی و نام‌گذاری آن به این نام و محتوای آن.

در مقدمه کافی مرحوم کلینی پس از خطبه مفصّلی که متضمّن توحید و رسالت و امامت است، اشاره به گفتار کسی می‌کند که در مقام شکوه و گلایه از مردمان جاهل روزگار که خودسری پیشه ساخته، برآمده و مطالبی در این راستا به عنوان توضیح و پاسخ آورده و آیات و روایاتی را شاهد گفتارش قرار داده. و همچنین متذکر خواسته او در تألیف کتاب کافی جامع شده است. سپس تحقق خواسته او را نوید داده و امید به لقاء کتابش را به عنوان نسخه عملی تا انقضاء دنیا اظهار نموده است.

سپس اشاره به وسعت و گسترش کتاب الحجّه نموده و گفته که حقّ آن را به کمال و تمام ادا نکرده و امیدواری اش را به تصنیف کتاب مبسوطی در این جهت، چنان چه اجلس به تأخیر افتد، اظهار داشته است. در پایان مقدمه گوید:

کتابم را به عقل و علم گشودم، إذ کان العقلُ هو القطبُ الذی علیه المدارُّ و به یُحتجُّ و له الثوابُ و علیه العِقَابُ.

زیرا عقل آن محور و قطبی است که همه چرخش‌ها گرد اوست و

اقامة برهان و احتجاج به وسیله اوست و ثواب و عقاب در گرو اوست.^۱

کافی و کتاب الحجّه

همین اشاره‌ای که مرحوم کلینی در مقدمه کافی شریف به بسط نسبی کتاب الحجّه نموده، آدمی را به فکر فرو می‌برد و وقتی مراجعه می‌کند می‌بیند حدود یک سوم مجموع اصول کافی را کتاب الحجّه به خود اختصاص داده‌است.

وی در مقام اشاره و نصّ نسبت به هر کدام از ائمه علیهم‌السلام یک باب گشوده، ولی بعد از باب «الاشاره و النصّ الی صاحب الدار علیه‌السلام» ابواب متعدّدی در ارتباط با آن وجود مقدّس آورده‌است. چونان کسی که مترصد فرصت است زمینه‌ای پیش آید و آنچه نسبت به کسی می‌خواهد بگوید، بگوید.

آری، عناوین این ابواب گویای این حقیقت است: باب تسمیه من راه علیه‌السلام - نام آنان که آن وجود مقدّس را دیده‌اند. باب فی النهی عن الاسم - نهی از ذکر نام شریفش. باب نادر فی حال الغیبه - آن چه مربوط به امر غیبت است. باب فی الغیبه، و ابوابی دیگر که از مجموع آنها عنایت خاصّ مرحوم کلینی به عنایت آن صاحب عنایت، به جمع و نقل روایاتی که مرتبط با آن وجود مقدّس در ابعاد مختلف است، استفاده می‌شود.

خوب است بدانیم که کافی شریف از جهت کمی و کیفی در جمع کتب

۱- اقتباس از مقدمه اصول کافی ۱۷ - ۲۴.

اربعه شیعه و شش کتاب معروف عامه، از جامعیت خاصی برخوردار است. اگر همه آنها را یک سونهم و تنها کافی شریف را با بیش از شانزده هزار روایت در سمتی دیگر، باز حرف اول را می‌زند و بر همه آنها از جمیع جهات غلبه می‌کند.

وصیت دکتر حسین علی محفوظ

آخرین سخن را هم از وصیت عالم و محقق ادیب و محدث معاصر مرحوم دکتر حسین علی محفوظ عراقی که چند ماهی از فقدانش می‌گذرد، بیاوریم. همان‌گونه که فقدانش چون فقدان سایر علمای راستین دین، ضایعه‌ای است جبران‌ناپذیر. باری، او که بیش از هشتاد سال زیست و بیش از هفتاد سال در مسیر خدمت بود، گفته بود:

وصیت کرده‌ام نوشته‌هایی که در مورد ثقة الاسلام کلینی نوشته‌ام، همراه با من دفن شود تا از شفاعت آن بزرگوار در روز قیامت بهره‌مند شوم.^۱

آری، این یک نگرش و دید است که با مبانی دین موافق و هم‌دید است. در مقابل هم متأسفانه نگرش‌های مغرضانه یا جاهلانه‌ای یافت می‌شود که با هیچ مقیاس عقل و دین قابل سنجش نمی‌باشد، مگر آن که در ترازوی غرض و جهل قرار گیرد. خداوند همه ما را هم‌سوی عقل و دین بدارد و هر چه زودتر امر فرج آن وجود مقدس که در روزگار او عقل‌ها به

تکامل واقعی می‌رسد، اصلاح فرماید.

حدیثی از کافی شریف

خوب است از این جهت که عزیزان را بی‌بهره از نفایس گنجینه کافی شریف نگذارده باشیم، با نقل حدیثی از آن، که ارتباط کاملی با این نوشتار و آخرین سخنی که آوردیم، دارد به این نگاه خاتمه بخشیم.

عن ابی جعفر علیه السلام قال: إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع بها عقولهم وكمئت به احلامهم.^۱

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: آن زمان که قائم ما قیام کند، خداوند دستش را بر سر بندگان بگذارد و بدان وسیله عقل‌های آنان گرد آید و جمع شود و به کمال رسد.

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث شریف گوید:

ضمیر «ها» در کلمه «یده» یا به الله برمی‌گردد و یا به قائم علیه السلام - یعنی خداوند دست خودش را، یا دست حضرت قائم علیه السلام را بر سر بندگان می‌گذارد - و بنا بر هر دو احتمال، کنایه از رحمت و شفقت، یا قدرت و استیلاء است. و بنا بر احتمال دوم، معنای حقیقی هم ممکن است - یعنی واقعاً آن حضرت دست بر سرها بگذارد - و مقصود از جمع عقول، اجتماع خلق بر اقرار به حق است به طوری که اختلافی

۱- اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۲۱.

در میان آنان نباشد. و یا عقل هر یک صورت جمع به خود می‌گیرد،
به این اعتبار که تمام قوای نفسانی انسان از عقلش اطاعت و پیروی
کند. و احتمال اول روشن‌تر است ...^۱

آری، در سایه حکومت حَقَّةُ الهیَّة حَجَّت معصوم است که موجبات
کمال عقول خلق، و رفع تشنّت و پراکندگی، و اجتماع و گردهم‌آیی واقعی
بر محور حق فراهم می‌آید. و معلوم است جامعه‌ای که به چنین کمال
عقلی برسد، چه جامعه‌ای است. بر این اساس همه آن‌چه در احادیث و
روایات نسبت به تصویر زمان ظهور موفور السرور آن وجود مقدّس
رسیده است همه قابل قبول و پذیرش است.

سخنی از بزرگی در این حدیث

خوب به یاد دارم که حدود چهل سال قبل با عالمی وارسته به دیدار
فقیه فرزانه‌ای رفته بودم. اظهار محبّت نمود که حدیثی بخوانم، من هم این
حدیث را خواندم. او تأملی کرد و گفت:

احتمال نمی‌دهید که در عصر غیبت هم آن دست بر سر بعضی قرار
گیرد؟ آن چنان این جمله را با درایت و متانت گفت که با گذشت حدود
چهل سال هنوز در گوش دلم طنین‌انداز است.

آری، تکامل خُردها، بالا آمدن اندیشه‌ها، جمع شدن و گردهم آمدن
عقل‌ها در سطح کلی و عمومی، خاصّ عصر ظهور است. پی‌آمد آن هم

اصلاح کلی و عمومی. ولی هیچ منافاتی ندارد که در دوران غیبت هم بعضی از سرها که به پای او سوده‌اند و جز هوای او و تحصیل رضای او چیزی در سر ندارند مشمول این لطف و عنایت قرار گیرند و بهره‌ خاصی از رحمت و شفقت یدالله ببرند.

خوب است ما سرسری در عصر استتار با او و آن چه متعلق به اوست رفتار نکنیم، بلکه سر و سرّی با آن سرّ الله داشته باشیم. آن وقت ببینیم چه می‌بینیم، که چه بسا بسیاری از آن چه را که دیگران به گونه‌ای دیگر می‌بینند و برای رسیدن به آن سر و دست می‌شکنند، افسانه ببینیم و بنگریم.

مرا سرریلندی ز سودای اوست سری دوست دارم که در پای اوست^۱

مطلب و مقصود ما از دو جهان اوست اوست

او همه مغز است مغز هر دو جهان پوست پوست^۲

۲- دیوان هاتف اصفهانی ۸۵

۱- بیاض تاج الدین ۱ / ۲۷۰

نگاه دومین

نعمانی و کتاب الغیبه

إِنِّي لَوَادِرْكُتْهُ لَخِدْمَتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي

خصوصیت قرن چهارم هجری

قرن چهارم هجری از این جهت که نخستین سده غیبت کبری است، حائز اهمیت بسیار است؛ زیرا با انسداد باب نیابت و سفارت، زمینه مناسب برای بروز و ظهور افکار و مکاتب و مسلک‌های گونه‌گون فراهم آمده، فضای فکری ناامنی، به لحاظ اعتقادی، بر جامعه اسلامی آن روز حاکم شده بود.

لذا نیاز به روشن‌گری و تبیین و تثبیت مسائل اعتقادی به خصوص نسبت به امر امامت و بالآخر آن‌چه مربوط به امام عصر علیه السلام است، بیشتر احساس می‌شد.

بر همین اساس بزرگان ما در مقام اصلاح این امر برآمده، رخنه‌ها را بسته و شبهات را پاسخ گفته‌اند و آثاری بس ارزنده از خود به جا گذارده‌اند. از جمله آنان مرحوم محمد بن ابراهیم بن ابی‌زینب نعمانی است که با تألیف کتاب گران‌سنگ الغیبه خدمتی بس بزرگ نموده‌است.

انسان با مراجعه به آن احساس می‌کند که مرزداری با توان و قدرت در مقام مرزبانی برآمده و تمام توان و سعی خود را برای دفع دشمنان

اعتقادی از کشور دل دوستان به کار گرفته است. در اثر پیشین - حدیث غیبت کبری - مطالبی نسبت به او و کتابش آوردیم و اجمالی از مقدمه کتاب او را نقل نمودیم. مراجعه دیگر بار به آن مفید و سودمند است.^۱

مرحوم نعمانی و عصرش

ناگفته نگذاریم که اطلاعی دقیق از تاریخ ولادت و درگذشت جناب نعمانی و خصوصیات زندگی اش در دست نیست.

ظاهراً منسوب به نعمانیّه بوده و محتملاً ولادتش در آنجا واقع شده. نعمانیّه شهرکی است میان واسط و بغداد کنار دجله، و حموی اهل آنجا را شیعه غالی شمرده است^۲ - البته در نظر او.

و با توجه به این که بعضی گفته اند: حدود سال ۳۶۰ هجری^۳ در حلب از دنیا رفته است، به احتمال، ولادتش در ربع آخر سده سوم بوده است. و ظاهراً قبرش هم در حلب باشد هر چند مشخص نیست. مرحوم نعمانی در سال ۳۱۳ در شیراز، و در سال ۳۲۷ در بغداد و در سال ۳۳۳ در منطقه شام استماع حدیث نموده و در سال ۳۴۲ در حلب کتاب غیبتش را روایت نموده است.^۴

نعمانی و کتاب الغیبه

مطلبی را که در این اثر نسبت به مرحوم نعمانی و کتاب الغیبه او

۱- حدیث غیبت کبری صص ۸۱-۸۸. ۲- اقتباس از الکنی و الالقاب ۳ / ۲۶۱.

۳- تاریخ سیاسی غیبت ۲۵.

۴- کتاب شناسی موضوعی حدیث ۱ / ۵۵ دست نویس مؤلف.

پی می‌گیریم، این است که آن مرحوم در مجموع کتابش حدود سی نوبت به مناسبت‌های مختلف در مقام بیان و توضیح روایات برآمده و مطالبی بس ارزنده آورده است که می‌تواند شاهدهی برگفتارمان در آغاز سخن باشد. نمونه‌هایی از آن‌ها را می‌آوریم تا عزیزان را به حدود هزار و صد سال قبل ببریم و آنان را با حال و هوا و جو و فضای اعتقادی آن عصر بهتر آشنا سازیم.

نعمانی و مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام

از جمله در ذیل روایات اعتصام به جبل‌الله تعالی - چنگ زدن و تمسک به ریسمان و وسیله ارتباط با حق تعالی که حضرات معصومین علیهم السلام هستند - توضیحاتی آورده است و با شدت هر چه تمام‌تر و تمسک به آیات بسیار و روایات فراوان در مقام ردّ مدّعیان خلافت پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طرفداران آنان برآمده است. در ادامه، سخن به این جا می‌رسد:

و قد فعل بفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و عليها ما دعاها الى الوصية بان تُدفن ليلاً و لا يُصلى عليها احدٌ من أمة أبيها إلا من سَمَّته. فلولم يكن في الإسلام مصيبةٌ و لا على أهله عارٌ و لا سَنارٌ و حجةٌ فيه لمخالفٍ لدين الإسلام إلا ما لحق فاطمة عليها السلام حتى مضت غضبي على أمة أبيها ... لكانَ عظيماً ...

نسبت به حضرت فاطمه دختر رسول خدا، که صلوات خدا بر آنان باد، کاری کردند که موجب شد حضرتش وصیت کند شبانه دفن گردد و کسی از امت بر او نماز نگذارد مگر همان چند نفری که خودش نام

برد. اگر در اسلام مصیبتی و برای مسلمانان عار و ننگی و برای مخالفان دین اسلام حجتی نباشد مگر همان چه به فاطمه علیها السلام رسید تا آنجا که غضبناک بر امت پدرش از دنیا رفت و چونان وصیتی نمود، هر آینه امری بس عظیم و بزرگ، و کاری بس فجیع و فظیح بوده و مایه بیداری از غفلت، مگر آنان که دل‌هاشان مهر شده و کورباطن هستند که چنین اموری را منکر نمی‌شمرند و چیزی نمی‌بینند، بلکه در مقام تزکیه و پاک‌سازی آنان که چنین اذیت و آزارهایی را بر او روا داشتند، برآمده و آنان را بر آن بانوی عظمی و شوهر والامقام و فرزندان معصومش ترجیح می‌دهند و کارهای زشت و ناپسند و جنایات آنان را حق می‌شمرند و از جمله کارهای خوب آنان می‌دانند، و چونان کسانی را افضل امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند...^۱

بسیار به جاست ارباب درایت با درایت، مجموعه گفتار و تمامی بیانات مرحوم نعمانی را در این زمینه مطالعه نمایند.^۲

نعمانی و دیگر گفته‌هایش

و همچنین آنچه در بیان روایاتی که دلالت می‌کند امامت به اختیار حق تعالی است، آورده،^۳ و مطالبی که در توضیح احادیث حصر ائمه علیهم السلام در دوازده نفر از طرف خاصه و عامه نقل نموده،^۴ و آنچه در شرح

۲- همان صص ۴۲ - ۵۱.

۴- همان ۱۰۱.

۱- الغیبه ۴۷.

۳- همان ۵۵.

روایات باب پنجم به مناسبت مدعیان دروغین امامت^۱ متعرض شده، و همان چه در شرح باب هفتم به مناسبت انکار یکی از امامان علیهم السلام آورده است.^۲

ولی عمده نظر ما در این اثر به بیاناتی است که مرحوم نعمانی از باب دهم تا آخر کتاب آورده که در خصوص غیبت امام عصره و امور مرتبط با آن وجود مقدّس است که نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم.

نعمانی و بیانی در حدیث حذیفه

از جمله در توضیح روایتی که حذیفه بن یمان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده و از ذخایر روایات ماست، مطالبی آورده که ابتداء جملاتی از حدیث را می‌آوریم. علی علیه السلام از جرائم و جنایات بنی‌امیه و بنی‌عباس به تفصیل خبر می‌دهند تا به این جا می‌رسند:

حَتَّىٰ إِذَا غَابَ الْمُتَغَيَّبُ مِنْ وُلْدِي عَنْ عَيُونِ النَّاسِ وَ مَا جَ النَّاسُ بِفَقْدِهِ أَوْ بِقَتْلِهِ أَوْ بِمَوْتِهِ، أَطْلَعَتِ الْفِتْنَةُ وَ نَزَلَتِ الْبَلِيَّةُ وَ التَّحَمَّتِ الْعَصِيَّةُ وَ غَلَا النَّاسُ فِي دِينِهِمْ وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ أَنَّ الْحِجَّةَ ذَاهِبَةٌ وَ الْإِمَامَةَ بَاطِلَةٌ ...

تا وقتی که فرزند من از دیدگان مردم غایب شود و مردم از فقدان یا قتل یا مرگ او سخن به میان آورند، و فتنه‌ها برخیزد و بلاها فرود آید و تعصب‌ها پیوند پذیرد و مردم در دینشان دچار غلو گردند و به از بین رفتن حجّت و بطلان امامت اجتماع کنند. در آن سال جمعی از

۲- همان ۱۳۵.

۱- الغیبه ۱۰۷ و ۱۱۵.

شیعیان برای جستجو و پی‌گیری جانشین حضرت عسکری علیه السلام به حج روند و اثر و خبری پیدا نکنند. در این جاست که دشمنان در مقام شماتت شیعیان برآیند و اشرار و فساق - بدان و فاسقان - در سایه احتجاب و غیبت آن وجود مقدس غلبه کنند و امت دچار حیرت گردند و در هلاکت حجت و بطلان امامت گفتگوی بسیار شود، ولی به پروردگار علی سوگند که حجت بر آنان قائم است و در راه‌های آنان قدم برمی‌دارد و در خانه‌ها و قصرهای آنان داخل می‌شود و در شرق و غرب زمین تردد دارد. سخنان را می‌شنود و بر جمع آنان سلام می‌کند. می‌بیند ولی دیده نمی‌شود. تا آن وقت و هنگام و آن وعد و میعاد که منادی آسمانی ندا دردهد: آگاه باشید! امروز روز سرور و شادی فرزندان و شیعیان علی علیه السلام است.^۱

پس از ذکر این حدیث مرحوم نعمانی گوید:

در این روایت بحمدالله عجائب و شواهدی است بر صحت و حقیقت آن چه امامیه بدان معتقد است و متدین - و بعد از توضیح جملاتی از حدیث گوید:

بارالها، حمد و شکر در برابر نعمت‌های بی‌کران تو، خاص تو و از آن توست. از تو ثبات قدم و استقامت در برابر نعمت هدایتی که به ما ارزانی داشته‌ای، مسألت داریم.^۲

۲- همان ۱۴۴.

۱- الغیبه ۱۴۳.

و در توضیح روایت دیگری در همین باب که متضمّن دو غیبت برای آن وجود مقدس است، گوید:

اما غیبت دوم غیبتی است که در آن، وسائط و سفیران یافت نمی‌شوند، به جهت امری که حق تعالی اراده نموده و سنتی که در میان مردم نهاده برای تحقق آزمون و امتحان و غربال و تصفیة مدعیان این امر، و [در قرآن] فرموده است:

«چنین نیست که اهل ایمان را واگذاریم مگر این که خوب و بد از یکدیگر جدا شوند» و این زمان فرا رسیده است. امید است که حق تعالی ما را در این زمان از ثابتین بر حق و آنانی که از غربال فتنه بیرون نروند، قرار دهد. و ما فعلاً در این غیبت اخیر هستیم و از خداوند مسألت داریم فرج اولیاءش را در این غیبت نزدیک گرداند و ما را از جمله خوبان و پیروان فرزانش بدارد و در جمع آنانی قرار دهد که برای نصرت ولی و خلیفهاش برگزیده است.^۱

نعمانی و مشکلات عصر غیبت

همچنین در بیان روایات دیگری در همین باب که متضمّن مشکلات عصر غیبت است، گوید:

این احادیث بر غیبت صاحب الحق که شرف و سند شیعه است، دلالت دارد... تا آن زمان که مشیت حق تعالی به رفع این غم و

اندوهها تعلق گیرد؛ مشیت و اراده خداوند، نه مشیت دلخواه خلق. خداوند ما و شما را از مؤمنان و متمسکان به جبل و ریسمان او قرار دهد و از آنان که از فتنه غیبت نجات یافته‌اند، بدارد؛ آن فتنه‌ای که در آن، جمعی که برای خود امامی اختیار کرده‌اند و به اختیار پروردگارشان راضی نشده‌اند، هلاک گردیده‌اند، و خداوند ما و شما را از ضلالت و گمراهی پس از هدایت و رهنمونی، در پناه خود محفوظ بدارد.^۱

در باب یازدهم در بیان روایات صبر و انتظار فرج گوید:

توجه کنید - خدا شما را رحمت کند - به این روشی که ائمه علیهم السلام دوستان و شیعیانشان را تادیب نموده‌اند و دستور کف و خویشتن داری و صبر در امر فرج و انتظار فرج داده‌اند و هلاکتی که برای عجله‌کنندگان در امر فرج، و کذب و دروغی که برای آرزومندان غیر واقعی دوران ظهور برشمرده‌اند و توصیفی که از اهل تسلیم به عنوان نجات نموده و مدحی که در حق صابران و بردباران و ثابت‌قدمان و مستقیمان آورده‌اند، به این آداب مؤدب شوید و تسلیم قول و فرمانشان باشید و از آنان که هوی و هوس و حرص و عجله آنان را تباه ساخته، نباشید. خداوند به منت و لطف و احسان و مرحمتش ما و شما را به آنچه موجب سالم ماندن از فتنه‌هاست موفق بدارد و بر حسن بصیرت و بینش خوب و پیمودن راه صحیح و مستقیم ثابت قرار دهد. راهی که

ما را همراه خوبان و برگزیدگان و پاکان و خالصان به رضوان حق و سکونت در بهشت می‌رساند.^۱

نعمانی و تعریض به خلیفه فاطمی

و در باب سیزدهم که متضمّن اوصاف و سیره و روش آن وجود مقدّس است، گوید:

بنگرید به این منزلت عظیم و جایگاه رفیعی که حق تعالی آن وجود مقدّس را به آن اختصاص بخشیده که به هیچ کدام از ائمه علیهم السلام قبل از او عنایت نفرموده، تا آن جا که حضرت صادق علیه السلام گوید:

و لو ادرکته لخدمته ایّام حیاتى. اگر من او را درک کنم - و در روزگار او قرار گیرم - هر آینه در طول زندگی در مقام خدمتش برآیم. تأمل کنید در آن چه باطل گرایان می‌گویند و بدعت‌آوران ابداع می‌کنند و مدّعی می‌شوند کسی که اوصاف او چنین و مقام و منزلتش نزد حق تعالی چنان است، همان صاحب [و بزرگ] آن‌هاست که صاحب چهارصد هزار لشکر و چهار هزار خادم رومی است و جنگ‌هایی با ابویزید اموی داشته و گاهی غالب و گاهی مغلوب می‌شده. اگر با عقول خود تأمل کنید و هوی و غرضی نداشته باشید می‌فهمید چنین کسی که ادّعا می‌کنند، از این که قائم‌لله و ناصر دین خدا و مجدّد شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، بسیار دور است.^۲

لازم به تذکر است که ظاهراً این گفتار مرحوم نعمانی ناظر به محمد بن عبیدالله المهدي القائم بامرالله، دومین خلیفه فاطمی است که در سال ۲۷۸ به دنیا آمده و در سال ۳۳۴ از دنیا رفته، و یا پسر او المنصور بالله که متولد سال ۳۰۲ و متوفای سال ۳۴۱ که سومین خلیفه فاطمی است، می باشد.^۱

حکومت فاطمیان

خوب است بدانیم در سده چهارم هجری در عرض حکومت آل عباس، در اطراف مملکت وسیع اسلامی حکومت‌هایی شکل گرفت که نوع آن‌ها به عنوان حکومت‌های شیعی تلقی شده است، البته شیعه به معنای عام که شامل فرقه‌های مختلف شیعه می‌شود، نه شیعه در اصطلاح خاص که امامیه و اثنی عشریه است و شاید به مناسبت‌هایی در این سلسله آثار مروری بر آن سلسله‌ها داشته باشیم. از جمله آن‌ها حکومت فاطمیان یا عبیدیان است که در مغرب و افریقا شکل گرفت و حکومت شیعیان اسماعیلی بود.

مؤسس حکومت فاطمیان عبیدالله المهدي بن محمد الحبيب بن جعفر المصدق بن محمد المکتوم بن اسماعیل بن الامام الصادق علیه السلام است که در سال ۲۵۹ به دنیا آمده و در سال ۳۲۲ از دنیا رفته است. او در سنه ۲۹۶ دعوتش را در افریقا آغاز نمود و در سال ۲۹۷ در قیروان با او بیعت شد. وی به قصد فتح مصر جنگ نمود و در سال

۱- اقتباس از پاورقی مرحوم غفاری در ص ۲۴۵ الغیبه.

۳۰۳ شهر مهدیه را ساخت و آن را پایتخت خود قرار داد و بعد از ۲۴ سال حکومت همان جا از دنیا رفت. پس از او پسرش، ابوالقاسم محمد به حکومت رسید، همان که ملقب به نزار است - اسماعیلیه نزاریه پیوندشان با اوست - او در سال ۲۷۸ متولد شد و در سال ۳۳۴ از دنیا رفت. پس از او پسرش، المنصور ابوظاهر اسماعیل به حکومت رسید و سپس فرزند او المعز خلیفه شد که نخستین خلیفه فاطمی است که مصر را پایتخت قرار داد و در سال ۳۶۲ به آن جا منتقل گردید.^۱

دهخدا در زمینه حکومت فاطمیان گوید:

عبیدالله مهدی نخستین خلیفه فاطمی در اواخر قرن سوم هجری در افریقا قیام کرد و از همان موقع بربرها به کمک وی شتافتند و تا دیرزمانی با فاطمیان همراهی می کردند. عبیدالله مهدی که در سال ۲۹۷ هـ.ق بر مسند حکمرانی استقرار یافت، ملازمان خود را از بربرها برگزید. همین طور القائم بامرالله پسر او (۳۲۲ هـ.ق) پس از وی المنصور بنصرالله (۳۲۴ هـ.ق) و المعز لدین الله (۳۴۱ هـ.ق) با کمک بربرها مأموران عباسی را از افریقا راندند. در زمان المعز لدین الله فاطمیان مصر را گشودند و شهر قاهره را ساخته آن را پایتخت قرار دادند.^۲

۱- عید الغدیر فی عهد الفاطمیین صص ۱۵ - ۲۰.

۲- لغت نامه: فاطمیان.

مرحوم محدث قمی چنین آورده است:

عبداللہ بن محمد ملقب بہ المہدی باللہ، اول کسی است کہ از آل اسماعیل در دیار مغرب و مصر خلیفہ شدند در زمان دولت بنی عباس، و مدت دویست و ہفتاد و چہار سال پادشاهی کردند، و عدد ایشان چہارده است. و ایشان را اسماعیلیہ و عبیدیہ می گفتند... کہ حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام در اخبار غیبیہ خود اشارہ بہ سلاطین اسماعیلیہ کردہ در آن جا کہ فرمودہ:

ثُمَّ يَظْهَرُ صَاحِبُ الْقَيْرَوَانِ - إِلَى قَوْلِهِ - مِنْ سُلَالَةِ ذِي الْبَدَاءِ الْمَسْجِيِّ بِالرِّدَاءِ. قَيْرَوَانِ هَمَانِ جَاسَتْ كَهْ عُبَيْدَاللَّهِ مَهْدِيٌّ فِي حُدُودِ أَنْ، قَلْعَهُ بِنَا كَرْدَهُ وَ أَنْ رَا مَهْدِيَّةً مَوْسُومَ سَاخْتَهُ. وَ مَرَادُ مِنْ ذِي الْبَدَاءِ وَ الْمَسْجِيِّ بِرَدَاءِ، اسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ صَادِقٍ علیہ السلام اسْت. ^۱

خلفای فاطمی مدعیان دروغین

مجال برای پی گیری بیشتر و آوردن شرح حال خلفای فاطمی در این نوشتار نیست. بہ همین مقدار کہ آخرین سخنی کہ از مرحوم نعمانی آوردیم، روشن شود، اجمالی آوردیم و بہ توضیحی کہ می آوریم، بسندہ می کنیم.

فاطمیان حکومتی با رنگ قداست و صبغہ و پیرایہ انتساب بہ دودمان رسالت و ادعای مقام اولی الامر و ولایت پی ریزی نمودند و از اعتقادات مردم بہ نفع خود سوء استفادہ ها کردند و با یدک کشیدن اسماء

و القاب آن وجود مقدّس برای خود، به عنوان مهدی و قائم و منصور، و نامیدن پایتختشان به نام مهدیه و سایر آن چه می توانست به حنای آنان رنگی ببخشد بهره ها گرفتند، آن گونه که بنی عباس و همه حکومت هایی که رنگ دینی به خود گرفته اند از این شیوه در طول تاریخ به نفع خود هر چه توانسته اند استفاده کرده اند.

آری، فاطمیان خود را صاحب مقام خلافة اللّهی و وجوب اطاعت و لزوم فرمان پذیری می شمردند و مخالفان حکومت خود را از دین بیرون معرفی می کردند. خوب است صاحبان فضل و علاقه مندان به علم و آگاهی، مطالعه گسترده ای نسبت به بیش از دو قرن و نیم حکومت آنان داشته باشند و بنگرند چه جنایت هایی، چه قتل و غارت هایی، چه ترورها و شکنجه هایی، چه اجرای احکام غیر حکیمانه ای به وسیله فدائیان و پیش مرگان جاهل و نادان آنان، به اسم حفظ مقام خلافت و ولایت صورت گرفته است.

خلفای فاطمی در آثار ناصر خسرو

مراجعه به سفرنامه و دیوان ناصر خسرو قبادیانی می تواند نمادی از بُعد اعتقادی آنان، و رجوع به شرح حال حسن صباح و سایر فدائیان و اطرافیان آنها نمودی از بُعد عملی آنان را روشن می کند. آن گونه مغزها را شستشو داده بودند و بر حفظ اسرار تعلیم داده بودند که ناصر خسرو گوید:

نگهبان سرت گشته است اسرار اگر سر بایدت رو سر نگه دار

زبان در بسته بهتر سِرّ نهفته نماند سر چو شد اسرار گفته^۱

و در مقام افتخار گوید:

فاطمیام فاطمیام فاطمی تا تو بدوی ز غم ای ظاهری^۲

و در مقام تعریف خلیفه فاطمی به این عنوان که اگر می خواهی
علی علیه السلام را ببینی، چنین آورده:

بشتاب سوی حضرت مستنصر ره را ز فخر جز به مژه مسهر
آن جاست دین و دنیا را قبله و آن جاست عز و دولت را مشعر^۳

و در مقام معرفی خلیفه فاطمی به عنوان امام زمان گوید:

پند ده ای حجّت زمین خراسان مر عقلا را که قبله عقلایی
تا تو به دل بنده امام زمانی بنده اشعار توست شعر کسایی^۴

تو ای حجّت مؤمنان خراسان

امام زمان را امین و یمینی^۵

بر جان من چو نور امام الزمان بتافت

لیل السرار بودم شمس الضحی شدم^۶

۱- روشنایی نامه، چاپ شده همراه سفرنامه ۲۸.

۲- دیوان ناصر خسرو ۵۵. ۳- همان ۴۷.

۴- همان ۹۲. ۵- همان ۱۶.

۶- همان ۱۳۹.

نعمانی و خدمتی بس بزرگ

آری، در چنین شرایطی که خلفای فاطمی داعیه دار مقام مهدویت و ولایت و خلافت هستند، آن هم چونان ولایت و خلافتی که در این اشعار اشاره شده و بسیاری از شیعیان جاهل و ساده را مفتون خود ساخته، به طوری که در راه حمایت آنان، هم از عقاید حقه خود دست کشیده و هم از مال و جان خود دست شسته اند و جمعی را هم با بدره های زر و کیسه های پول خریده اند و عده ای را هم تهدید نموده اند، باری، در چنین شرایطی چونان نعمانی با جمع روایات و تبیین و توضیح آن ها در مقام روشن گری که شأن روایات حدیث و عالمان دین در عصر غیبت است، برمی آید و به تعبیر روز، کار فرهنگی آغاز می کند و در مقام حفظ عقاید حقه و سرپرستی و کفالت ایتم آل محمد علیهم السلام برمی آید.

او با برشمردن اوصاف ناپسند آنان و عدم تطبیق وضع آنان با آنچه در روایات آمده، پنبه آنان را می زند و بافته های آن ها را می گسلد، آن گونه که در عبارت پیشین آورده است. نه به آنان باج می دهد، نه از آنان باج می گیرد، نه زیر بلیط آنان می رود، نه به نفع آنان حرفی می زند و یا خطی می نگارد و نه موجبات خونریزی و اغتشاش و آشوب فراهم می کند.

آرام و آهسته مسؤولیت سخت و سنگینی را که به عهده دارد، به بهترین صورت انجام می دهد و همه همتش تحصیل رضایت امام عصر علیه السلام و ثبات قدم بر اعتقادات حقه نسبت به خود و دوستان و شیعیان می باشد، آن گونه که در نوع عبارت هایی که از او آوردیم، به این جهت عنایت و توجه شده بود. ای کاش همه ما از روش این بزرگان و مرزبانان درس

بگیریم.

در آخر همین بیاناتش جملاتی دارد که دریغ دارم عزیزان را از عین آنها بی بهره بگذارم. می گوید:

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَىٰ وَ الْبُكْمِ وَ الْحَيْرَةِ وَ الصُّمِّ؛ فَإِنَّ هَذِهِ لَصِفَةٌ
مَبَايِنَةٌ لِصِفَةِ خَلِيفَةِ الرَّحْمَانِ، الظَّاهِرِ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَدْيَانِ، وَ الْمَنْصُورِ
عَلَى الْإِنْسِ وَ الْجَانِ، الْمَخْصُوصِ بِالْعِلْمِ وَ الْبَيَانِ وَ حَفْظِ عِلْمِ
الْقُرْآنِ وَ الْفِرْقَانِ وَ مَعْرِفَةِ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ وَ الْمَحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ وَ
الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ وَ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ وَ سَائِرِ مَعَانِي الْقُرْآنِ وَ تَفَاسِيرِهِ
وَ تَصَارِيفِهِ وَ دَقَائِقِ عُلُومِهِ وَ غَوَامِضِ أَسْرَارِهِ وَ عِظَامِ أَسْمَاءِ اللَّهِ
الَّتِي فِيهِ وَ مَنْ يَقُولُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام مَا قَالَ فِيهِ: إِنِّي
لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي.

به خدا پناه می بریم از کوری و گنگی و حیرت و کوری؛ زیرا همانا این
صفات - صفات آن خلیفه فاطمی - هر آینه بینونت و جدایی دارد با
اوصاف خلیفه و جانشین خدای رحمان که بر همه ادیان غلبه پیدا
می کند و تمامی انس و جن مطیع فرمانش می گردند، همان کو
مخصوص به علم و بیان است و حافظ علوم قرآن و فرقان - علوم
جُمَلی و تفصیلی - و آشنا با تنزیل و تأویل کتاب و آگاه به محکم و
متشابه و خاص و عام و ظاهر و باطن و جمیع معانی قرآن و تفسیرها
و معانی و دقایق علوم قرآنی و اسرار پیچیده آن کتاب مقدس و
اسماء بزرگ پروردگار که در قرآن است - آری این صفات خلیفه
فاطمی کاملاً مباینت و جدایی دارد با صفات - آن کسی که حضرت

جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام در حق او فرموده است: همانا اگر من او را درک نمایم در طول حیات و زندگی در مقام خدمت به او برمی آیم.^۱

نعمانی و روش صحیح

آری، روش صحیح و کار درست در عصر غیبت، روش و کار مرحوم کلینی، مرحوم نعمانی و سایر بزرگانی چونان اینان است که با برشمردن کمالات حجت حق و صاحب مقام ولایت، محدوده و مرز را مشخص سازند تا هر کس غرض و مرضی ندارد و جویای آگاهی و فهم است مطلب را بفهمد و حق را بشناسد و گول نخورد.

از طرفی هم نقائص و کسری‌ها و کاستی‌های مدعیان دروغین آن مقام را به مقداری که میسور و ممکن است، بازگو نمایند تا حقیقت از هر دو سو آشکار گردد و امت و رعیت از ضلالت و گمراهی‌های یابند و عذر و بهانه‌ای برای کسی باقی نماند و هر روزی صاحب ادعایی را حق نپندارند و دور علمش سینه نزنند و برای رسیدن او به مقاصدش پل نگردند.

خدای علیم و بصیر، بصیرت و بینش بیشتری به همه ما در همه امور، به خصوص در این امر بس مهم و خطیر ارزانی دارد. بگذریم. بیش از این امکان توضیح نیست و العاقل تکفیه الإشارة، و به قول حکیم خطه ما، ابوالقاسم فردوسی در بیش از هزار سال قبل:

ایا دیگران مرا کار نیست
از این در سخن چند رانم همی
سخن گفته شد گفتنی هم نماند
جز این مرا راه گفتار نیست
همانا کرانش ندانم همی
من از گفته خواهم یکی با تو راند

نعمانی و مسئلت حسن عاقبت

بگذریم. توضیح این فراز از کلام مرحوم نعمانی به طول انجامید. باشد که مفید افتد. باری، آن چه در بیانات مرحوم نعمانی بیشتر جلوه می کند و چه بسا در تمامی آن چه آورده منعکس است و گویا نسبت به آن حساسیت خاصی دارد و احساس خطر می کند - که به راستی هم این چنین است، امری است بس مهم و خطیر - مسألت ثبات قدم در راه حق و خواستاری سلب نشدن اعتقاد به آن وجود مقدس و گرفتار نشدن به ضلالت پس از هدایت می باشد؛ یعنی همان چه قرآن شریف از بندگان صالح حکایت می کند:

﴿ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً
إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴾

بارالها دل های ما را پس از هدایت و رهنمونی گرفتار ضلالت و گمراهی منما و رحمتی از ناحیه خودت به ما ارزانی دار که همانا تو بسیار بخشنده ای.

خوب است عزیزان به آن چه در توضیح این آیه شریفه، و به طور کلی

درباره ثبات بر امر حق و عدول نکردن از آن در کتاب با پسر م در سكرات مرگ آورده‌ایم، مراجعه نمایند.^۱ برای خالی نگذاشتن این اثر، این حدیث را می‌آوریم. حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

فراوان بگویند: ﴿ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا ﴾ و از زیغ و انحراف دل ایمن نباشید - که هر لحظه ممکن است گرفتار شوید.^۲

مرحوم نعمانی هم جا به جا این چنین مسألت می‌نماید و کتابش را با این جملات به پایان می‌رساند:

نَسْأَلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْمُتَّبِعِينَ الْأَخْيَارِ الطَّاهِرِينَ، وَ أَنْ يُثَبِّتَنَا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يَزِيدَنَا هُدًى وَ عِلْمًا وَ بَصِيرَةً وَ فَهْمًا وَ لَا يُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا، وَ أَنْ يَهَبَ لَنَا مِنْ لَدُنْهُ رَحْمَةً إِنَّهُ كَرِيمٌ وَهَابٌ.^۳

از خدا می‌خواهیم بر محمد و آل محمد، آن برگزیدگان و خوبان و پاکان، صلوات و تحیات بدارد و ما را در دو سرا بر قول ثابت و اعتقاد حق پا بر جا قرار دهد، و رهنمونی و آگاهی، دانش، بینش، بصیرت و فهم ما را فزونی بخشد، و دل‌های ما را بعد از هدایت دچار زیغ و انحراف نسازد، و از طرف خودش رحمتی خاص به ما ارزانی دارد که همانا او کریم است و بسیار بخشنده.

۱- با پسر م در سكرات مرگ صص ۱۲۰ - ۱۶۰.

۲- تفسیر عیاشی ۱ / ۱۶۴. ۳- الغیبه ۳۳۲.

خوب است با دقت بیشتری جا به جا در تمامی کتاب، این دعاها و مسألت‌های مرحوم نعمانی را بنگریم. شخصیتی چونان او که محضر بزرگی چون مرحوم کلینی را درک نموده و خودش نیز جایگاه بس بلندی در جهات مختلف داشته است. او در سده چهارم می‌زیسته و به تعبیر خودش در موقع تألیف کتابش هشتاد و چند سال بیشتر از عمر وجود مقدس حضرت صاحب الزمان علیه السلام نگذشته بوده.^۱

این دعا را بخوانیم

او در چونان زمانی و چنان شرایطی این چنین برای ثبات قدم در راه حق و حفظ عقاید حقه و اعتقاد به آن حضرت اظهار نیاز می‌کند و به جدّ می‌طلبد. حالیا که هزار و صد و هفتاد و پنج سال از عمر آن آقا گذشته است و در چنین شرایط سخت و روزگار فتنه و بحران قرار گرفته‌ایم، چه گونه باید برای حفظ اعتقادات خود و عزیزانمان دعا کنیم و از حق تعالی بخواهیم که بر اعتقاد به آن وجود مقدس و انتظار ظهور و درک دولت حقه‌اش ثابت و پابرجا باشیم؟ چه گونه باید پیوسته ندبه و ناله داشته باشیم؟ شایسته و بایسته است که با زبان حال، و نه تنها لسان قال، همراه با آب دیده و آه سینه، همان‌چه تعلیم داده‌اند و از نخستین سفیر دربار ولایت‌مدار آن حجّت حق رسیده است، که مسلم از فراسوی پرده آمده، بگوییم:

اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطَوْلِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ وَ انْقِطَاعِ خَبْرِهِ عَنَّا، وَ

لا تُسِنَا ذِكْرَهُ و انتظَارَهُ و الايمانَ به و قُوَّةَ اليقينِ في ظُهُورِهِ و الدعاءَ له و الصلاةَ عليه، حتّى لا يُقنَطْنَا طولَ غيبتهِ من قيامه، و يكونَ يقيننا في ذلك كيقيننا في قيامِ رسولك صلواتك عليه و آله...^۱

بارالها در سایه طول کشیدن روزگار غیبت و منقطع شدن خبر آن وجود مقدّس، یقین و باورمان را نسبت به او از ما بگیر، و یاد او و انتظار او و ایمان و اعتقاد به او را از دل های ما مبر، و قوت یقین - باوری بس استوار - نسبت به ظهورش به ما ببخشای، تا آن که طول غیبتش ما را از قیامش مأیوس ندارد، و یقین و باور ما نسبت به امر قیام او همانند باور ما نسبت به قیام رسول تو ﷺ باشد ...

خوب است عزیزان انس بیشتری با دعاهای رسیده در عصر غیبت داشته باشند و در هر فرصت مناسب، با توجه و تدبّر آنها را بخوانند و دین و عقاید خود و عزیزانشان را از فتنه های آخرالزمان به خدا بسپارند. به راستی هر چه زمان می گذرد مسلمان زیستن مشکل تر و حفظ اعتقادات دشوارتر می شود. آری،

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبک باران ساحلها^۲

۱- جمال الاسبوع ۵۲۴؛ مفاتیح الجنان، ملحقات ۵۸۹.

۲- دیوان حافظ از غزل ۱.

و جز لطف و عنایت حق تعالی در این شب تاریک غیبت و گرداب مهلک، وسیله نجاتی یافت نمی‌شود. بنابراین باید این امر را بیش از هر امری جدی گرفت و چاره امر غیبت و محفوظ ماندن در این عصر را از خدا مسألت کرد.

ما برآریم شبی دست و دعایی بکنیم

غم هجران تو را چاره ز جایی بکنیم^۱

نگاه سومین

ابن قولویه و حجر الأسود

قُلْ لَهُ: لَا خَوْفَ عَلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعَلَّةِ

شناسهٔ ابن قولویه

از دیگر بزرگانی که در سدهٔ چهارم می‌زیسته و ارتباطی با آن ناحیهٔ سامیه داشته، جناب جعفر بن محمد بن قولویه، صاحب کتاب گران سنگ کامل‌الزیارات است. ابتداءً نگرشی اجمالی به او و شخصیت و موقعیت او و جایگاه کتاب نفیس او داشته باشیم و سپس ماجرای ارتباطش را بیاوریم. جناب ابی‌القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی از اعلام امامیه در سدهٔ چهارم هجری است. هر چند تاریخ ولادت او در دست نیست، ولی با توجه به این که در فاصلهٔ سال ۳۶۷ تا ۳۶۹ هجری از دنیا رفته است، احتمالاً در دههٔ آخر سدهٔ سوم هجری، یعنی حدود سال ۲۹۰ هجری به دنیا آمده است. صاحب طبقات، ابن قولویه را از معمرین و جمعی که عمر طولانی داشته‌اند، دانسته؛ زیرا از سعد بن عبدالله، متوفای حدود سنهٔ ۳۰۰ هجری چند حدیث نقل کرده است.^۱ بر این اساس چه بسا ولادتش مقدم بر سال ۲۹۰ بوده است.

۱- طبقات اعلام الشیعه، نوابغ الروات فی رابع المآت ۷۶.

چیزی از حالات و خصوصیات زندگی او در سال‌های نخست عمرش در دست نیست، ولی با توجه به این که پدرش مرحوم محمد بن جعفر در قم می‌زیسته و همان جا از دنیا رفته و قبرش هم هنوز در نزدیکی حرم حضرت معصومه علیها السلام باقی است، چنین به نظر می‌رسد که جناب ابن قولویه در قم به دنیا آمده و در همان شهر در سایه حمایت و تربیت پدر بزرگوارش زندگی می‌کرده و از دو مکتب حدیثی قم و ری بهره‌ها برده و پس از آن از مکتب کوفه و بغداد، و بلکه مصر نیز بهره‌مند شده است. در قائمه اساتید و مشایخ حدیثی او با نام سی و چهار نفر آشنا می‌شویم؛ چونان پدرش، محمد بن جعفر بن قولویه، صابونی کوفی، محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری قمی، علی بن بابویه قمی، جعفر بن محمد بن ابراهیم العلوی الموسوی المصری، محمد بن همام البغدادی و هارون بن موسی تلکبری.^۱

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که جناب ابن قولویه مسافرت‌های بسیاری برای استماع حدیث داشته و در پایان عمر در بغداد اقامت گزیده است. همان‌گونه که نسبت به مرحوم کلینی هم گفتیم، تاریخ دقیق و جهت خاص این هجرت و اقامت به دست ما نرسیده و چیزی از آن نمی‌دانیم.

ابن قولویه و کامل الزیارات

باری، او با تألیف کتاب گران‌قدر کامل الزیارات خدمتی بس بزرگ به عالم اسلام و جهان شیعه نموده و مهین اثری جامع در مباحث مربوط به

۱- اقتباس از مفاخر اسلام ۳ / ۱۳۸.

زیارات اولیای حق، حضرات معصومین علیهم السلام به خصوص حضرت سیدالشهداء علیه السلام از خود به یادگار گذارده که حاوی روایات بسیاری در ابعاد مختلف می‌باشد. این کتاب در جمع کتاب‌های حدیثی از جایگاه خاصی برخوردار است. او در مقدمه تصریح می‌کند که در این کتاب روایاتی که از ثقات و افراد مورد اعتماد به دست وی رسیده، نقل کرده است.^۱ همین کلام موجب شده است جمعی از بزرگان، چونان شیخ حرّعاملی، راویان کتاب او و روایات نقل شده در آن کتاب را معتبر بدانند و کلام او را در اعتبار راویان کتابش صریح‌تر از کلام صاحب تفسیر قمی بشمرند.^۲

باری، آنچه موجب شد در این اثر نام و یادی از جناب ابن قولویه داشته باشیم، نامه‌ای است که به محضر باهرالنور امام عصر علیه السلام فرستاده و پاسخ و پیامی است که از آن وجود مقدّس برای او رسیده و افتخار و سعادت است که در این جهت نصیبش گردیده است.

جنايات جمعی از اسماعیلیه در موسم حج

خوب است ابتداء پیش زمینه‌ای برای این جریان بیاوریم. ابن اثیر در حوادث سال ۳۱۷ گوید:

در این سال منصور دیلمی با مردم حج گزارد. از بغداد به مکه رفت و در مسیر اتفّاقی نیفتاد و سالم به مکه رسیدند. ابوطاهر قرمطی روز ترویبه به مکه رسید و با اصحابش اموال حاجیان را غارت نموده و

۲- وسائل الشیعه ۲۰ / ۶۸.

۱- کامل الزیارات ۴.

آنان را در مسجد الحرام و در خود خانه خدا کشتند و حجرالاسود را از محلش کنده و به هَجْر - که در بحرین است - فرستادند. امیر مکه، ابن محلب، با جمعی از اشراف برای پس گرفتن اموال نزد او رفتند، ولی وساطت آنان را نپذیرفت با او جنگیده و کشته شدند. آنان در خانه کعبه را هم کردند. مردی بالای بیت رفته بود که ناودان را بکند، ولی افتاد و مرد. جمعی از کشتگان را در چاه زمزم ریختند و بقیه را در مسجد الحرام بدون غسل و کفن به خاک سپردند و کسی هم بر آنان نماز نگذارد. او پرده کعبه را هم برداشت و بین اصحابش قسمت نمود و خانه‌های اهل مکه را هم غارت کرد.

چون این خبر به مهدی، ابو محمد عییدالله علوی - نخستین خلیفه فاطمی - در افریقا رسید به ابوطاهر نامه‌ای نوشت و کار او را منکر شمرد و در مقام لعن و ملامت و سرزنش او برآمد و گفت: تو با این کارت نام کفر و الحاد را بر پیروان ما و داعیان دولت ما نهادی. اگر آنچه برده‌ای به اهل مکه و حجاج برنگردانی و پرده کعبه را به کعبه نیاویزی و حجرالاسود را به جای خود قرار ندهی من از تو در دنیا و آخرت بریء و بیزار هستم. این نامه که به ابوطاهر رسید حجرالاسود را برگرداند و مقداری از اموال اهل مکه را که ممکن بود، به صاحبانش رساند و گفت: پرده کعبه و اموال حجاج را همراهان من میان خود قسمت کرده‌اند، توان منع و پس گرفتن آنها را ندارم.^۱

اگر آنچه ابن‌اثیر آورده از جهت نام‌ها و سنوات درست باشد باید

بگوییم: میان نامه مهدی خلیفه فاطمی و برگرداندن حجر چند سالی فاصله شده؛ زیرا مهدی فاطمی در سال ۳۲۲ از دنیا رفته، ولی حجر را در سال ۳۳۹ برگردانده‌اند. اما براساس آنچه جان ناس آورده، این جریان در زمان خلافت المنصور روی داده است و از جهت تاریخی این نقل صحیح‌تر به نظر می‌رسد. وی گوید:

در یکی از مهاجمات قابل توجه و حیرت‌انگیز، قرامطه شهر مکه را در موسم حج فتح کرده و غارت نمودند. در همین هجوم که به آن وادی مقدس نمودند، سنگ آسمانی حجرالاسود را از جای خود کنده به نزد خود بردند، و همچنان مدت بیست سال آن سنگ در تصرف ایشان بود تا آن که خلیفه فاطمی مصر که المنصور لقب داشت و آن نیز خود از شیعه اسماعیلی بود، از ایشان درخواست کرد که سنگ مقدس را به محل خود باز گردانند.^۱

حجرالأسود را برمی‌گردانند

ابن اثیر در وقایع سال ۳۳۹ گوید:

در این سال قرامطه حجرالاسود را به مکه برگرداندند و گفتند: ما آن را به امر و فرمان بردیم و به امر و دستور برگرداندیم - این جمله‌ای که ابوطاهر قرمطی گفته است: أخذناه بِأمرٍ و أَعَدناه بِأمرٍ، بسیار قابل توجه و تأمل است. معلوم می‌شود کار اولی را هم که انجام داده

بودند - قتل و غارت و ربودن حجرالأسود و سایر جنایات - همه و همه به دستور خلیفه اسماعیلی بوده که او را ولی امر و مفترض الطاعه می دانستند. حال هم که برمی گردانند باز به دستور خلیفه دیگری است که فرمانش را واجب می شمروند. این گونه امور از آثار فرمان پذیری مطلق از غیر معصوم است -

در حالی که بَجْکَم^۱ پنجاه هزار دینار به آنان داده بود که حجر را برگردانند ولی قبول نکرده بودند، اما حالیا - که دستور ولی امرشان صادر می شود - بدون هیچ چیزی آن را در ماه ذی القعدة - قبل از موسم حج - برگرداندند. چون خواستند آن را برگردانند ابتدا آن را به کوفه برده و در مسجد کوفه آویختند تا مردم ببینند سپس آن را به مکه بردند. در سال ۳۱۷ آن را از رکن بیت الله برداشته و ۲۲ سال نزد آنان باقی بود.^۲

خوب است عزیزان برای اطلاع بیشتر از حجرالاسود و آنچه متعلق به آن است و همچنین داشتن پیش زمینه بهتر نسبت به جریانی که می آوریم، به آن چه در کتاب این جا مگه است آورده ایم، مراجعه نمایند.^۳

ابن قولویه نایب و نامه می فرستد

حالیا گوش دل به جریان ابن قولویه می سپاریم که نوع بزرگانمان نقل

۱- بَجْکَم سرداری از مملوکان ترک بود که در سال ۹۳۹ میلادی بغداد را فتح نمود و ملقب به امیر الامراء شد و با ابن رائق در امور مملکت همکاری داشت و فتنه ها و آشوب های بسیاری را از بین برد در سال ۹۴۱ کشته شد. المنجد، الاعلام.

۲- الکامل فی التاریخ ۱۷۳۱. ۳- این جا مگه است صص ۲۳۰ - ۲۷۶.

از جناب ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه چنین نقل شده: در سال ۳۳۷ عازم سفر حج شدم. در مسیر وقتی به بغداد رسیدم بیمار شدم، و آن سالی بود که قرامطه در آن سال حجرالاسود را برای نصب به محلّ خودش برمی‌گرداندند. تمام مقصد و همت من در این سفر این بود که ببینم چه کسی حجر را نصب می‌کند؛ زیرا در کتاب‌ها جریان ربودن حجرالاسود و نصب آن به وسیلهٔ حجّت زمان آمده بود، آن‌گونه که در زمان حجّاج به وسیلهٔ امام چهارم علیه السلام در جای خودش قرار گرفت.

وقتی بیمار شدم، آن هم چونان بیماری که جان خود را در معرض خطر دیدم، فهمیدم به آن‌چه قصد کرده و تصمیم گرفته بودم نمی‌رسم - و موفق به دیدار کسی که حجرالاسود را نصب می‌کند، که حجّت زمان است، نمی‌شوم - لذا شخصی را که معروف به ابن‌هشام بود، نایب گرفتم و نامهٔ مهرشده‌ای را به او دادم. در آن نامه از مدت عمرم پرسیده بودم و از این که آیا در این کسالت از دنیا می‌روم یا نه. به او گفتم: تمام همت من این است که تو این نامه را به کسی که حجر را به جای خود نصب می‌کند، برسانی و جوابش را بگیری. تو را به این منظور به حج می‌فرستم.

ابن قولویه گوید: آن شخص نایب که معروف به ابن‌هشام بود، پس از مراجعت از سفر برای من چنین نقل کرد: وقتی من به مکه رسیدم و هنگام نصب حجر فرا رسید به همهٔ خادمان حرم پولی دادم که بگذارند من در جایی قرار بگیرم که واضع حجر را خوب ببینم. لذا

کسی از آنان کنار من ایستاد و ازدحام جمعیت را از من دور می‌کرد که مانع دیدن من نشوند. هر کس پیش می‌آمد و در مقام نصب حجر برمی‌آمد حجر اضطراب و جنبش پیدا می‌کرد و در جایگاهش قرار نمی‌گرفت. ناگهان در این میان جوانی گندم‌گون و خوش‌رو پیش آمد حجر را برداشت به جای خود نهاد. قرار گرفت به طوری که گویا اصلاً از آن جا جدا نشده بود. صدای مردم - به رسم شادی - بلند شد. آن جوان هم از در بیرون رفت. من از جایی که ایستاده بودم شتابان به دنبالش دویدم و رفتم. در هنگام رفتن از راست و چپ به مردم تنه می‌زدم به طوری که احتمال می‌دادند من اختلال حواس و جنون دارم لذا برای من راه باز می‌کردند. من با عجله و شتاب می‌دویدم و چشم از آن جوان بر نمی‌داشتم تا از میان مردم بیرون رفت. من با این‌که با عجله و شتاب می‌دویدم و او با آرامی و تائی حرکت می‌گردد، ولی به او نمی‌رسیدم. بالاخره به جایی رسید که غیر از من کسی او را نمی‌دید. ایستاد و رو به من کرده فرمود: هَاتِ مَا مَعَكَ! آن‌چه با خود داری به من بده. من هم نامه‌ی شما را تقدیم محضرش نمودم. بدون این‌که نامه را باز کند و در آن بنگرد فرمود:

ابن قولویه و پاسخ امام عصر علیه السلام

قُلْ لَهُ: لَا خَوْفَ عَلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعَلَّةِ، وَ يَكُونُ مَا لَا بَدَّ مِنْهُ بَعْدَ ثَلَاثِينَ سَنَةً.

به ابن قولویه بگو: بیم و ترس در این بیماری بر تو نیست - در این

کسالت از دنیا نمی‌روی - و آنچه ناچار فرا می‌رسد و چاره‌ای از آن نیست - یعنی مرگ - بعد از سی سال فرا می‌رسد.

ابن هشام گوید: اشک بر دیدگانم نشست و حالتی بر من عارض شد که توان حرکت و جنبش نداشتم. آن آقا هم مرا وا گذاشت و رفت. ابن قولویه گوید: این جریان را ابن هشام در مراجعت از سفر برای من نقل کرد.

چون سال ۳۶۷ فرا رسید ابن قولویه بیمار شد و به تنظیم و ترتیب امور خود پرداخت و آنچه به کار مرگش می‌آمد فراهم می‌کرد و وصیتش را نوشت و در این امور جدّ و جهدی داشت. به او گفتند: چرا این همه می‌ترسی و بیم داری و سعی و کوشش می‌کنی؟ امیدواریم حق تعالی به تو سلامتی مرحمت فرماید و در این کسالت آسیبی به تو نرسد. گفت: این همان سالی است که - سی سال قبل - وعده مرگ مرا داده‌اند. سرانجام ابن قولویه در همان بیماری از دنیا رفت.^۱

بزرگان در تصحیح تاریخ فوت جناب ابن قولویه و تطبیق آن با سال نصب حجر به فاصله سی سال مطالبی گفته‌اند که از جمله تشابه کلمه سبع و تسع - هفت و نه - در نوشتن است.^۲

در هر حال ابن قولویه از دنیا رفت و در پایین پای حضرت کاظم علیه السلام در کاظمین به خاک سپرده شد. پس از مدّتی مرحوم مفید هم در کنار او دفن شد که در اثر بعدی می‌آوریم، ان شاء الله.

۱- بحار الانوار ۵۲ / ۵۸ : مدینه الماجز ۶۱۴.

۲- مفاخر اسلام ۳ / ۱۴۳ : تنقیح المقال رحلی ۱ / ۲۲۳.

دقتی در ماجرای ابن قولویه

خوب است در کنار این جریانی که آوردیم، دقت و تأملی داشته باشیم. از جهتی به اعتقادات جازم و باورهای محکم سلف صالح و پیشینیان شایسته توجه نمایید. جناب ابن قولویه باور دارد و معتقد است که حجرالاسود جز به دست حجّت و امام معصوم نصب نمی‌شود. با این باور برای توفیق شرف‌یابی و زیارت صاحب خانه قصد زیارت خانه می‌کند. به گفته خیالی بخارایی:

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه^۱

و یا به سروده اوحدی:

در کعبه گرز دوست نبودی نشانه‌ای

حاجی چه التفات نمودی به خانه‌ای^۲

آری، به زیارت خانه برای دیدار صاحب خانه می‌رود و چون بیمار می‌شود و پای رفتن ندارد دست از دامن مقصود بر نمی‌دارد تا سرانجام به افتخار پیام از آن جان جانان نائل می‌شود و به مقصود خود، هر چند با

۲- دیوان اوحدی مراغی ۳۶۹.

۱- دیوان خیالی بخارایی ۲۴۰.

واسطه می‌رسد.

غزلی از ترکی شیرازی

با نگاهی به این غزل ترکی شیرازی از این نگاه بگذریم.

ای باد اگر روی به سر کوی دلبرم
همراه خود بیار به من بوی دلبرم
کو قاصدی و نامه‌بری کز ره وفا
از من پیام و نامه برد سوی دلبرم
تعویذ چشم‌زخم کنم بهر خود اگر
تاری فتد به دست من از موی دلبرم
خواهی شنید از سخنم نکهت عبیر
گویم اگر ز خلق خوش و خوی دلبرم
در بوستان نرسته لب جوی تا کنون
سروی چو سرو قامت دلجوی دلبرم
مشکل دگر به جانب محراب رو کند
زاهد ببیند از خم ابروی دلبرم
حیف است پرشکسته به کنج قفس اسیر
«ترکی» که هست مرغ سخن گوی دلبرم^۱

نگاه آخريں

ابن بابويه و كمال الدين

آمرك ان تُصنّف الآن كتاباً في الغيبة

مرحوم صدوق و آثارش

از دیگر بزرگانی که در سدهٔ چهارم هجری سر و سرّی با آن سرّ هستی داشته‌اند، جناب محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است معروف به شیخ صدوق و ابن بابویه؛ همان که او و برادرش، حسین بن علی به دعای امام عصر علیه السلام به دنیا آمدند و توضیحش را در هشتمین شمارهٔ این سلسله آثار، حدیث سفیران سومین سفیر آورده‌ایم. مراجعه‌ای دیگر بار، برای پیوند مطالب مناسب به نظر می‌رسد.^۱

مرحوم صدوق صاحب دومین جامع از جوامع اربعهٔ امامیه است که *من لا یحضره الفقیه* نامیده می‌شود و پس از کتاب شریف کافی از شرافت خاصی برخوردار است. وی حدود سیصد کتاب در علوم مختلف اسلامی تدوین نموده و به راستی حقی بس بزرگ بر همهٔ ما و پیشینیان و آیندگان دارد. شاید در تألیفات شیعه اثری که متأثر از آثار او نباشد و از کتاب‌های او بهره نبرده باشد، یافت نشود.

در زندگی مرحوم صدوق نکات مفید و سودمند فراوانی برای همه ما یافت می‌شود که قبل از بیان رؤیایش در تألیف کتاب کمال‌الدین به بعضی آن‌ها اشاره می‌کنیم.

مرحوم صدوق و زمان شناسی

نخستین جهتی که در زندگی مرحوم صدوق قابل توجه است، توجه او به زمانی است که در آن زندگی می‌کند و شناختی است که نسبت به نیازهای دینی اهل زمان خود دارد که:

العالمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ.^۱

آن کس که عالم به زمان خود باشد شبهات او را مورد حمله قرار ندهد.

و یا:

العالمُ بِزَمَانِهِ لَا تَدْخُلُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ.^۲

زمان شناس از ورود شبهه‌ها در امان است.

آری، مرحوم صدوق زمان‌شناس است. نیازهای اهل زمانش را از جهت دینی خوب می‌داند و سیر و سفرهایی که داشته، این شناخت را قوی‌تر نموده.

مرحوم صدوق می‌داند که مضاف بر تبلیغات سوئی که عامه علیه

۲- مجمع البحرین ۴ / ۲۰۳.

۱- بحار الانوار ۷۱ / ۳۰۷.

امامیه دارند، سایر فرقه‌های شیعه هم که در گوشه و کنار مملکت اسلامی به حکومت رسیده‌اند، از تمام امکانات برای تبلیغ مرام خود و تضعیف مکتب امامیه استفاده می‌کنند. اسماعیلیه در قسمت‌هایی دورتر و زیدیّه در منطقه‌ای نزدیک‌تر، چونان دیلمان و مازندران.

در این میان نفوس ضعیف جمعی از شیعیان در دام این گمراهان گرفتار و شباک تبلیغاتی این از حق منحرفان بر آنان استوار.

مرحوم صدوق و انجام وظیفه

جهت دومی که نسبت به مرحوم صدوق قابل توجه است، این است که ممکن است بعضی شناخت زمان داشته باشند ولی در مقام اصلاح و رفع نیازهای اهل زمان خود برنیایند، یا چون فکر می‌کنند نمی‌توانند یا نمی‌شود یا عذرها و بهانه‌های دیگر. ولی مرحوم صدوق آن عارف به زمان و زمان‌شناسی است که پس از شناخت، در مقام انجام وظیفه و رفع نیازهای اهل زمانش برمی‌آید. بلکه به گونه‌ای دامن همت به کمر می‌زند که جواب‌گوی نیازهای دیگر زمان‌ها هم باشد.

مرحوم صدوق و حسن استفاده

جهت سومی که در زندگی آن بزرگ مرد قابل توجه است، حسن استفاده‌ای است که از موقعیت موجود و زمینه فراهم آمده می‌نماید. او بدون این‌که پل برای رسیدن دیگران به اهداف و منافع خودشان باشد، با درایت از قدرت و توان آنان به نفع کارهای خود و پیشبرد مقاصد خود که

دفاع از مکتب حق و تثبیت عقاید خلق و پی‌گیری و جمع احادیث رسیده است، استفاده می‌نماید.

هنری بسیار ظریف

درست توجه کنید. آل بویه به حکومت رسیده‌اند و ظاهر کارشان بیان‌گر تشیع و امامی‌بودن آن‌هاست. عامی مرام، زیدی مسلک و اسماعیلی آیین نیستند، بلکه معتقد به امامت ائمهٔ اثنی عشر علیهم‌السلام هستند. در چنین شرایطی وظیفه مرحوم صدوق چیست؟ در گوشهٔ قم باقی بماند و به همان خدمات محدود در محدودهٔ قم اکتفا کند؟ یا حال که مقدمش را گرامی می‌دارند و از او دعوت می‌کنند، به ری بیاید و در کنار آل بویه قرار بگیرد؟ او می‌تواند بدون این که کمترین دخالتی در مسائل حکومتی داشته باشد و متصدی امری از امور اجرایی و غیر اجرایی شود، فقط از قدرت حکومتی و موقعیت آنان برای پیش برد و گسترش مکتب حقهٔ امامیه بهره بردارد.

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده^۱

و این هنری است بسیار ظریف، در عین این که کاری است بسیار بزرگ. متأسفانه آنان که چنین هنر ظریفی دارند و منشأ آثار بسیار بزرگی با این هنر ظریفشان شده و می‌شوند، بسیار کم هستند. گاهی به خیال

۱- دیوان حافظ از غزل ۳۶۷.

خدمت وارد می‌شوند و بدون این‌که بتوانند بهره‌ای ببرند و خدمتی بکنند و نفعی برسانند، زیان‌ها می‌کنند، ضررها می‌زنند و خسران‌ها به بار می‌آورند که باید مدّت‌ها با صرف هزینه‌های بسیار در مقام جبران خسارت‌های آنان برآمد. در این جاست که باید گفت: مرا به خیر تو امید نیست شرمرسان!

آقا جان بیا چیزی هم دستی به تو می‌دهیم تو دست از خدمت کردن بردار! تو که خیلی بیش از آنچه گرفتی از دست دادی!! مکرر شاهد چنین وضعی بوده و هستیم.

هنر مرحوم صدوق و آیت الله بروجردی

آری، این هنرِ هنرِ چونان مرحوم صدوق در میان قدما، و چونان آیت فقید حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی در دورهٔ معاصر است. ایشان بدون از دست دادن کوچک‌ترین امتیازی از امور متعلّق به مرام و مذهب و آیین و مکتب، موجبات فتوای شیخ الازهر، محمود شلتوت را نسبت به جواز عمل به مذهب جعفری فراهم آورد و تقریب به معنای واقعی را پی نهاد.

ولی من که این هنر و درایت را ندارم، هر روز اصلی از اصول مسلم مذهب را از دست می‌دهم و به خیال خودم برای نزدیک شدن به آنان از اموری صرف نظر می‌کنم و به جای فراهم آوردن تقریب صحیح، تبعید و دوری فراهم می‌کنم. در مقابل، آنان به گونه‌ای میدان دار می‌شوند که ریشه به تیشه می‌زنند و در مقام اظهار نظر برمی‌آیند. بگذریم. آنچه البته

به جایی نرسد فریاد است!

باری، مرحوم صدوق در سال ۳۴۷ به دعوت رکن الدوله از قم به ری سفر می‌کند. در هنگام ورود، وزیر او، صاحب بن عبّاد مقدم جناب صدوق را گرامی می‌دارد و با عزّت و احترام به شهر ری وارد می‌شود و رحل اقامت می‌افکند. ری همان شهری که در آن زمان از اصفهان بزرگتر بوده و پس از بغداد آبادترین شهر ایران و عراق شمرده می‌شده. با ورود مرحوم صدوق به ری، آن هم با این خصوصیات که اشاره کردیم،^۱ شهر ری به مرکز تشیع تبدیل می‌شود. دیگر فرقه‌ها و گروه‌های دینی که پایتخت را بهترین محل برای تبلیغ مرام خود می‌دانستند، یکی پس از دیگری ماست‌ها را کیسه کرده، به کنج انزوا می‌روند. با حضور چونان صدوق مدافع مکتبی در پایتخت، دیگر حنای من اسماعیلی زیدی رنگی ندارد، تا چه رسد آب رنگ عامّه عمیاء.

مرحوم صدوق از این فرصت پیش آمده حداکثر استفاده را می‌نماید و با تحکیم مبانی و مواضع مکتب در پایتخت که الگو برای سایر بلاد و شهرهاست، سفرهای پژوهشی و حدیث‌یابی و بحث و مناظره خود را تا دورترین مراکز علمی آن عصر آغاز می‌کند و دست به تألیف کتاب‌های بس مفید و سودمند و آثار ارزنده‌ای می‌زند که تا امروز، پس از گذشت حدود هزار و صد سال، هنوز مورد استفاده اهل تحقیق است. وی نخستین کسی است که در مقام آفرینش آثار حدیثی و تحقیقی موضوعی مبسوط برآمده است. در کنار همه آن‌چه لازمه چنین آثار سترگی است حسن

۱- اقتباس از: شیخ صدوق پاسدار حریم ولایت ۵۰.

سلیقه او کاملاً مُبان و آشکار است. **شکر الله مساعیه الجميلة.** مجالی در این نوشتار برای پی‌جویی آثار مرحوم صدوق و توضیح آن‌ها نیست و اهل تحقیق را به دیگر آثاری که در این زمینه فراهم آورده‌ایم ارجاع می‌دهیم.^۱ فعلاً به قول سعدی:

از هر چه می‌رود سخن دوست خوش‌تر است
پیغام آشنا نفس روح‌پرور است^۲

مرحوم صدوق و کتاب کمال‌الدین

از جمله آثاری که مرحوم صدوق در طی اقامتش در ری به رشته تحریر درآورده، کتاب شریف کمال‌الدین است در ارتباط با وجود مقدس امام عصر علیه السلام. این کتاب در جمع آثار آن مرحوم از خصوصیات برخوردار است و همچنین در بین کتاب‌های تألیف شده درباره آن حضرت امتیازاتی دارد.

در اثر قبل آن‌چه را که مرحوم صدوق در مقدمه آن کتاب به عنوان سبب تألیف آورده بود، آوردیم. مراجعه مجدد به آن می‌تواند برای ربط مطالب مفید و سودمند باشد.^۳

رؤیای مرحوم صدوق

آن‌چه در این‌جا می‌آوریم توضیح رؤیایی است که موجب تصمیم

۱- کتاب‌شناسی موضوعی حدیث ۱/ ۱۰۹ - ۱۶۵.

۲- کلیات سعدی ۵۵۴، طیبیات. ۳- حدیث غیبت کبری صص ۷۷ - ۷۹.

قطعی او برای تدوین و نگارش آن کتاب شده، به گونه‌ای که بلافاصله دست به قلم برده است. وی گوید:

شبی در فکر بودم نسبت به اهل و عیال و فرزندان و اموال و برادران و دوستان که [در ری] پشت سر گذاشته بودم. با همین افکار به خواب رفتم و در عالم رؤیا دیدم گویا مکه هستم و گرد بیت و خانه خدا طواف می‌کنم و در شوط و دور هفتم حجرالاسود را استلام نموده و می‌بوسم می‌گویم: امانتی اَدَّيْتُهَا و میثاقی تَعَاهَدْتُه لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ. امانتم را ادا نمودم و به عهد و میثاقم متعهد هستم تا برای من - در قیامت - گواهی به وفا دهی - این جملات را که می‌گفتم - ناگهان چشمم به مولا و آقایمان حضرت قائم صاحب الزمان صلوات الله علیه افتاد که کنار در کعبه ایستاده‌اند.

خوشا به حال جناب صدوق که هر چند در عالم رؤیا، صاحب خانه را کنار در خانه زیارت می‌کند و صاحب الدار را در دار دیدار می‌نماید.

ای آرزوی چشم رویت به خواب دیدن

دوری نمی‌تواند پیوند ما بریدن

موقوف التفاتم تا کی رسد اجازت

از دوست یک اشارت از ما به سر دویدن^۱

چه کنیم که ما و امثال ما در سایه نداشتن چشمی پاک و دلی صاف از

دیدار آن عزیز مصر وجود، هر چند در عالم رؤیا، محرومیم و مهجور!!
ولی با همه اینها کوس مهرش را می‌زنیم و اگر بد هستیم که هستیم، بد
منسوب به آن خوب خوبانیم، چه کنیم؟
بگذریم. مرحوم صدوق رؤیایش را چنین ادامه می‌دهد:

با همه اشتغال قلبی و تشنگی فکری که داشتیم، آن حضرت آن چه در
باطنم بود به تفرس از چهره‌ام دانست. به حضرت عرض سلام
نمودم و جواب شنیدم.

حاشیه‌ای در متن

عزیزانی که با آثار پیشین ما آشنایند، خرده بر حواشی نمی‌گیرند،
بلکه مکرر جویای حاشیه‌ها می‌شوند و می‌دانند که نمی‌توانیم از کنار
آن چه بیانگر راز و نیاز و کرشمه و ناز با آن نازنین هستی است، ساده
بگذریم. تا خون دل و آه سینه و آب دیده را با یکدیگر عجین نسازیم و
خود و خوانندگان را به شهر دوست نبریم و بر لب بام دلدار نشانیم و
سرود مهر نخوانیم و نوای هجر درندهیم نمی‌توانیم دنباله مطلب را
بیاوریم.

سلام بر تو ای پسر بابویه که به افتخار عرض سلام بر پسر پیغمبر،
مهدی آل محمد علیه السلام نایل آمدی و فیض شنیدن جواب نصیبت گردید!

علی مخدوم اصناف الأنام^۱

سلام فی سلام فی سلام

پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت

مَنْ الْمُبْلَغُ عَنِّي إِلَى سَعَادَةٍ سَلَامِي

من ارچه هیچ ندارم سزای صحبت [خدمت] شاهان

ز بهر کار تو آیم قبول کن به غلامی^۱

مرحوم صدوق و بقیه رؤیا

باری مرحوم صدوق پس از شنیدن جواب سلام گوید:

سپس به من فرمودند:

لَمْ لَا تُصَنِّفْ كِتَاباً فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تَكْفِيَ مَا قَدْ هَمَّكَ؟

چرا کتابی راجع به غیبت تصنیف نمی کنی تا ناراحتی ات برطرف شود

و هم و غمت را کفایت نماید؟

به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من در امر غیبت

تصنیفاتی نموده ام - نوشته هایی در این زمینه دارم.

حضرت فرمودند: لَيْسَ عَلَيَّ ذَلِكَ السَّبِيلِ.

نه، آن گونه که تصنیف نموده ای، نمی گویم. بلکه این گونه که فرمان

می دهم بنویس: أَمْرُكَ أَنْ تُصَنِّفَ الْآنَ كِتَاباً فِي الْغَيْبَةِ وَ اذْكَرُ فِيهِ

غِيَابَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

الآن به تو امر می کنم که کتابی راجع به غیبت بنویس و در آن کتاب

غیبت های انبیاء عليهم السلام را بیان کن - این جملات را حضرت فرمودند -

سپس تشریف بردند. من نگران از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و زاری و شکوه پرداختم. و چون صبح شد برای امتثال فرمان [جهان مطاع] ولی خدا و حجت کردگار شروع به تألیف این کتاب نمودم، در حالی که از خدا کمک طلبیدم و بر او توکل نمودم و از کوتاهی‌ام طلب مغفرت می‌نمایم و هیچ توفیقی برای من نخواهد بود جز از ناحیه حق تعالی که فقط بر او اعتماد و توکل نموده و فقط به سوی او انابه و بازگشت دارم.^۱

با کمک و استعانت آن وجود مقدس نکاتی را نسبت به این رؤیا می‌آوریم که می‌تواند برای همه‌مان مفید و سودمند باشد.

مشکلات مرحوم صدوق

۱- از آن چه در آغاز این جریان آمده و در کتاب حدیث غیبت کبری آورده‌ایم،^۲ معلوم می‌شود در این سفری که مرحوم صدوق از ری به قم آمده و با آن مرد بلخی - شیخ نجم الدین - ملاقات و دیدار داشته و شبهات او را نسبت به امام عصر علیه السلام پاسخ گفته و وعده نوشتن کتابی را در این زمینه به او داده، مشکلات و گرفتارهایی داشته که چه بسا مراجعتش را به ری دشوار می‌نموده. لذا به آن مرد بلخی این جمله را گفته: **إِذَا سَهَّلَ اللَّهُ لِي الْعُودَ إِلَى مُسْتَقَرِّي وَ وَطَنِي بِالرِّيِّ**. هرگاه خداوند اسباب مراجعت مرا به وطن و قرارگاهم در ری فراهم آورد و موجبات آن را سهل و آسان نمود این کتاب را می‌نویسم.

۲- حدیث غیبت کبری صص ۷۷ - ۸۰.

۱- کمال الدین ۳.

نگرانی‌های مرحوم صدوق

۲ - از نخستین جمله‌ای که در آغاز نقل این رؤیا آورده، استفاده می‌شود که جناب صدوق نسبت به آنچه از خود در ری باقی گذارده نگرانی داشته، به طوری که فکر او را به خود مشغول نموده:

فَإِنَّمَا أَنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ أَفَكِّرُ فِيمَا خَلَّفْتُ وَرَائِي مِنْ أَهْلِ وَوَلَدٍ ...

این امر نیاز به تفحص و پی‌گیری بیشتری دارد تا بفهمیم در آن مقطع زمانی مشکل مرحوم صدوق در ری و قم از جهت متعلقات و متعلقین او چه بوده است.

عنايات امام عصر عليه السلام

۳ - مطلب دیگری که استفاده می‌شود این است که حضرت صاحب الامر عليه السلام پیوسته در طول غیبت نسبت به دوستان و شیعیان عنايات و الطافی داشته و دارند، به خصوص مراحم و کرامات خاصشان نسبت به علمای راستین و مرزبانان و مدافعان واقعی حریم آن حرم محترم حق و محرم اسرار رب، که در مشکلات و سختی‌ها در مقام دستگیری از آنان برمی‌آیند.

گاهی در عالم رؤیا و خواب، و زمانی در حال مکاشفه، و هنگامی در هنگامه بیداری و دیدار حضوری آنان را مورد مرحمت و عنایت خاص خویش قرار می‌دهند و موجبات رفع مشکلشان را فراهم می‌آورند. ان شاء الله در نوشته‌های بعد این امر را پی می‌گیریم. باشد آن قدر حلوا حلوا بگوییم تا شاید شیرینی دیدار و شهد لقاء آن جان جانان را هر

چند در عالم خواب و رؤیا، بچشیم.

بشنو حدیث یار ما، از ما نه از اغیار ما
شرح لب او می‌دهد، شیرینی گفتار ما
دانی چه داریم آرزو، سرهای ما در پای او
افتاده در خاک درش درّاعه و دستار ما
گر چشم مستت را هوس، باشد حریفی خوش نفس
زحمت مکش هم جنس او، اینک دل بیمار ما^۱

آری، آن باب الله، مرحوم صدوق را در کنار باب بیت با جلوه جمال
خود مورد لطف و عنایت قرار می‌دهد و به افتخار دیدار خویش نائلش
می‌دارد و پاسخ سلامش را می‌گوید.

چرا کتابی تصنیف نمی‌کنی؟

۴ - قدری در گفتار گهربار و دُرهای شاهواری که آن دُر دانه صدف
هستی به جناب صدوق فرموده است، بیندیشیم، اولین جمله این است:

لِمَ لَا تُصَنِّفَ كِتَاباً فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تَكْفِيَ مَا قَد أَهَمَّكَ؟

توییخ آمیخته به لطف و ملامت عجین با مرحمت: چرا کتابی در امر
غیبت نمی‌نگاری تا مهمّاتت کفایت گردد؟ از این جمله مطالبی استفاده

می شود.

یکی این که نوشتن کتاب در امر غیبت آن صاحب غیبت، مطلوب و محبوب اوست. سرّ مطلب هم روشن است. خدمات فرهنگی جایگاه خاصی در میان همه خدمات دارد و با آفرینش نقش‌های صحیح و فراهم آوردن آثار درست موجبات حفظ اعتقادات و زوال شبهات فراهم می‌آید. چنین جمعی با چنین خدماتی، جایگاه خاصّ نزد حق و اولیاء او دارند که حضرت هادی علیه السلام فرمودند:

اگر نبودند آن دسته از عالمان دینی بعد از غیبت قائم علیه السلام که مردم را به آن وجود مقدّس دعوت کنند و دلالت نمایند و با حجّت‌ها و برهان‌ها در مقام دفاع از دین خدا برآیند و ضعفاء و بندگان خدا را از دام ابلیس و مریدان او و شباک و تله‌های دشمنان اهل بیت رهایی بخشند، کسی باقی نمی‌ماند جز این که از دین خدا برمی‌گشت، ولی اینانند که مهار دل‌های ضعفاء شیعه را چونان ناخدای کشتی به دست می‌گیرند. اولئک هم الأفضلون عندالله عزوجلّ.^۱
اینان هم اینان، مقام برتری نزد خدای عزوجلّ دارند.^۱

رفع مشکلات با تألیف است

دیگر نکته‌ای که از پیام آن وجود مقدّس به جناب صدوق استفاده می‌شود این است که رفع مشکلات و از بین رفتن اندوه و غم‌ها و کفایت مهمّات در سایه تقدیم خدمت به آن ناحیه سامیه و آن دربار ولایت‌مدار

۱- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام؛ ۳۴۴؛ بحار الانوار ۲ / ۶.

است، به خصوص چنین خدماتی. **حتی تکفی ما قداھتک.**
اگر ما هم می‌خواهیم مهماتمان کفایت و مشکلات برطرف شود در
این وادی قدم برداریم و از این در درآییم. بر فرض خودمان هم توان
انجامش را مباشرة و استقلالاً نداریم از کمک و مشارکت با آنان که در
این مسیر سعی هستند، کوتاهی نکنیم.

سخن از آثار پیشین

۵ - از گفت و شنود مرحوم صدوق با آن وجود مقدّس که عرض
می‌کند:

یابن رسول اللّٰه قد صنّف فی الغیبة اشیاء، من در غیبت تصنیفاتی
داشته‌ام، معلوم می‌شود هر خدمتی مطلوب نمی‌افتد و هر کاری مورد لطف
و عنایت خاص قرار نمی‌گیرد. چه بسا بعضی از خدمات در نظر ما خدمت
باشد ولی در نظر آن حقیقت حقیقت‌نگر و واقع واقع‌بین خدمت به
حساب نیاید و مورد قبول واقع نگردد. چه بسا من و امثال من باید در مقام
طلب بخشش و آمرزش از آن چه به عنوان خدمت آورده‌ایم، برآییم.
آن چه مهمّ است این است که خاطر خطیر او چه می‌پسندد و مقبول درگاه
او چه می‌افتد؛ تا یار که را خواهد و میلش به که باشد.

آن چه آوردیم یک روی سکه بود که با ما و امثال ما مناسبت دارد.
اما روی دیگر سکه که چه بسا با چونان صدوق مناسب است، می‌تواند این
باشد که او می‌خواهد چاکری و خدمت‌گزاری خود را به عرض آن وجود
مقدّس برساند و بداند که آیا مقبول درگاه آن مقبول درگاه حق واقع شده یا

نه. پاسخ آن حضرت در عین اشارت به مقبولیت، راه قبولی برتر را به او نشان می‌دهد.

امر به نوشتن کتاب در امر غیبت

۶ - دیگر جمله‌ای که آن حضرت به جناب صدوق فرموده‌اند و جمله‌ای است بس ملوکانه، این است: **أمرک!** به تو امر می‌کنم. به اصطلاح علمی در این جا امر به هیئت امر و صیغه «افعل» نیست، بلکه امر به ماده امر است: **أمرک!** امر کیست؟ مأمور کیست؟ و مأمور به کدام؟
 امر کسی است که به اذن پروردگار امرش در عالم هستی مُطاع است و فرود فرشتگان در شب قدر برای کلّ امر بر آن امر است.
 مأمور جناب صدوق، ابن بابویه، مولود به دعای آن امر است.
 مورد امر تصنیف کتابی در امر غیبت با ذکر غیبت‌های پیامبران پیشین است. امر می‌کنند، راه را هم نشان می‌دهند، مأمور به راه روشن می‌دارند که دیگر بر این مژده گر جان فشانم رواست!
 خوشا به حال تو صدوقی که به خطاب جلالت انتساب «**أمرک**» از ناحیه آن صاحب جلالت نایل آمدی.

حالات مرحوم صدوق بعد از رؤیا

۷ - از دیگر نکات این رؤیای راه‌گشا حالی است که جناب صدوق پس از آن پیدا می‌کند: **فانتبهت فزعاً إلى الدعاء و البكاء و البث و الشكوى إلى وقت طلوع الفجر.**

از خواب بیدار شدم که ای کاش بیدار نشده بودم؛ چون خواب نبود بیداری بود. رؤیا نبود واقعیت و حقیقت بود. در هر حال صورته از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به گریه و دعا و زاری و فغان رو آوردم. مرحوم صدوق از خواب برخاسته و تا طلوع فجر به چهار عمل مشغول بوده. دعا خوانده، گریه کرده، بٲ و شکوی داشته. بٲ را چنین معنی کرده‌اند:

الْحَزْنُ أَوْ أَوْعْبُهُ؛ لَأَنَّ صَاحِبَهُ لَا يَصْبِرُ عَلَيْهِ فَيُبْثُهُ إِلَى النَّاسِ، وَ
الْحَاجَةُ، وَ الْحَالُ، وَ اخْتِلَالُهَا.^۱

بٲ به معنی حزن و اندوه است، یا دشوارترین اندوه و حزن؛ زیرا صاحب آن اندوه توان صبر و تحملش را ندارد و آن را میان مردم منتشر می‌سازد. و به معنی حاجت، حالت و اختلال و دگرگونی حال نیز می‌آید.

شدت حزن و اندوهی سخت مرحوم صدوق را فرا گرفته. گریه امانش نمی‌دهد. می‌گرید و می‌نالند و دعا می‌کند. چه بسا وضعی که در چنین شرایطی برای شخص پیدا می‌شود، قابل تصویر و توصیف نباشد. هر چه بوده همان نیمه شب و سحری بوده که خواجه شیراز به نظم آورده:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیخود از شمعش پرتو ذاتم کردند
 بساده از جام تجلی صفاتم دادند
 چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
 آن شب قدر که این تازه براتم دادند
 بعد از این روی من و آینه وصف جمال
 که در آنجا خبر از عالم ذاتم دادند^۱

و همان دوشی بوده که چنین پی آمدی یافته:

دوش آگهی ز یار سفر کرده داد باد
 من نیز دل به باد دهم هر چه باد باد
 در چنین طره تو دل بی حفاظ من
 هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد
 از دست رفته بود وجود ضعیف من
 صبحم به بوی وصل تو جان باز داد باد^۲

اقدام برای امتثال امر

۸- تا طلوع فجر حالش چنان بوده که بازگو نموده، ولی بلافاصله از
 اول صبح در مقام امتثال امر آن آمر و فرمانده مطلق خلق که مأمور و
 فرمان پذیر مطلق حق است، برآمده:

۱- دیوان حافظ از غزل ۱۱۲. «خبر از عالم ذاتم» به صورت «خبر از پرتو ذاتم» و «خبر
 از جلوه ذاتم» نیز آمده است. ۲- همان از غزل ۱۷۷.

فلما أصبحتُ ابتدأتُ في تأليفِ هذا الكتابِ مُمثلاً لأمرِ وليِّ الله و
حجته.

تا صبح شد بدون هیچ تراخی و فاصله‌ای، بدون هیچ تمهل و تأملی،
بدون هیچ درنگ و توقفی، بدون هیچ مسامحه و تأخیری شروع به تألیف
این کتاب نمودم. حالا باشد بینم چه می‌شود، حالا صبر کنم تا به وطن
برگردم، حالا فکر کنم این چه خوابی بوده، نه! این حرف‌ها نیست. امر
کرده‌اند، دستور داده‌اند، فرمان صادر کرده‌اند، مولی از بنده خواسته، بنده
باید بدون هیچ درنگی در مقام امتثال فرمان مولی برآید.
آری،

وفای عهد نکو باشد ار بیاموزی

و گرنه هر که تو بینی ستمگری داند

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که دوست - خواجه - خود روش بنده‌پروری داند

مدار نقطهٔ بینش ز خال توست مرا

که قدر گوهر یک دانه جوهری داند^۱

استعانت، توکل، استغفار

۹ - دیگر جهتی که در این جریان قابل توجه است، جملاتی است که

مرحوم صدوق به عنوان بیان وضع خودش نسبت به امتثال فرمان جهان

مطاع آن جان جهان اظهار داشته. گوید:

مُسْتَعِيناً بِاللَّهِ وَ مَتَوَكَّلًا عَلَيْهِ وَ مُسْتَغْفِرًا مِنَ التَّقْصِيرِ، وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.

در مقام امتثال امر ولی خدا برآمدم در حالی که از خداوند کمک و یاری طلبیدم و بر او توکل و اعتماد نمودم و از تقصیر و کوتاهی‌ام - نسبت به آنچه لازم بوده بیاورم و نیاوردم - طلب مغفرت کردم و توفیقی جز از ناحیه حق تعالی نیست، فقط بر او توکل و اعتماد دارم و فقط به سوی او انابه و رجوع دارم.^۱

این جملات می‌تواند راه و رسم کار و کوشش را به ما بیاموزد و ما را با سیره و روش بزرگانمان در انجام خدمات آشنا سازد؛ شیوه توجّه به حق تعالی و استعانت و استمداد جستن از او و پیوسته خود را مقصّر و بدهکار دیدن، نه راضی و طلبکار شمردن. به تعبیر خلاصه و رمزوار: توجّه به سه اصل استعانت، توکل و استغفار. باری، در چنین شرایطی کتاب شریف کمال الدین شکل می‌گیرد و تألیفش آغاز می‌شود.

جایگاه کتاب کمال الدین

۱۰ - بی‌جهت نیست که پس از گذشت حدود هزار و صد سال، هنوز در میان همه کتاب‌هایی که در ارتباط با آن وجود مقدّس و غیبت

حضرتش سَمَت نگارش یافته، کتاب مرحوم صدوق حرف اوّل را می‌زند و صدرنشین جوامع مربوط به آن صدرنشین سِدْرَةُ اَنَس می‌باشد.

شاهی که کائنات طفیل وجود اوست

خلوت‌سرای سدره مقام شهود اوست

السَّلَامُ عَلٰی نَازِرِ شَجَرَةِ طَوْبِيٍّ وَ سِدْرَةِ الْمُنتَهٰی^۱

آری، بی جهت نیست که شما کتابی در ارتباط با آن وجود مقدّس پیدا نمی‌کنید که مدیون و وام‌دار کمال‌الدین مرحوم صدوق نباشد، و گفتاری از گوینده‌ای در موضوعی مرتبط با آن ربط هستی نمی‌شنوید که از سفره احسان این کتاب بهره‌مند نشده باشد.

چرا چنین نباشد؟! هیچ تعجّبی ندارد. اگر غیر از این بود جای شگفت بود؛ کتابی که به فرمان صاحب فرمان و سلطان فرمان فرما، و دستور صاحب دستور و امر صاحب الامر علیه السلام شرف کتابت یافته و به خامه خدمت‌گزاری از خدمت‌گزاران دربار ولایت‌مدار و چاکری از چاکران آستان گردون‌سا و فقیهی از فقیهان مکتب والا مقام و محدّثی از محدّثان راست گفتار و درست کردار، چونان مرحوم صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی سَمَت نگارش به خود گرفته باید این چنین باشد!

بسیار به جاست به چنین کتاب‌هایی که حایز چنین خصوصیات

است، مراجعه دقیق و مکرر داشته باشیم و با خضوع و کرنش به مطالعه آنها پردازیم. بعید نیست که در هر مراجعه حقایق تازه‌ای فراروی ما قرار گیرد.

در میان همه کتاب‌های مرحوم صدوق، کمال‌الدین کتابی است که شامل مباحث کلام و حدیث است. و مقدمه مفصّلی که آن مرحوم در آغاز کتاب آورده، جواب بسیاری از شبهات را داده و حتی برای امروز ما هم مفید و سودمند است.

آری، پنبه همه داعیه‌داران مهدویت را تا عصر و روزگار خود زده است که دیگر باید سایر فرقه‌ها و مدعیان دروغین ماست‌ها را کیسه کنند.

باید بدانند که مکتب امامیه تا چونان صدوقی مرزبان و نگهبان دارد که به افتخار مقام نیابت عامه آن حجت حق نایل آمده‌اند، حنای هیچ مدّعی در هیچ عصر و زمانی رنگی پیدا نمی‌کند.

مرحوم صدوق و سیصد اثر

بگذریم. از آنچه در ابتدای کتاب من لا یحضره الفقیه مرحوم صدوق آمده استفاده می‌شود که تا زمان تألیف آن کتاب، صاحب دویست و چهل و پنج تألیف بوده.^۱

براین اساس آنان که او را صاحب بیش از سیصد اثر دانسته‌اند، مبالغه نکرده‌اند. ولی متأسفانه بیشتر آن آثار مفید و ارزشمند، همانند بسیاری از

۱- من لا یحضره الفقیه ۳.

ذخایر دیگر سلف صالح ما، از دست رفته است. از جمله آن‌ها کتابی است که مرحوم صدوق در علائم و سیره آن حضرت داشته و به دست ما نرسیده و خود مرحوم صدوق در آخر باب ۵۷ کمال الدین به آن کتاب اشاره می‌کند.

سرانجام مرحوم صدوق آن مفسّر، آن محدّث، آن فقیه، آن متکلم، آن متفکر، آن بَحّاث، آن بحر زخار، و آن مدافع حریم حق و مُرابط و مرزبان توحید و عدل و نگهبان سخت‌کوش نبوّت و امامت و معتقد به معاد و قیامت، پس از حدود ۷۵ سال زندگی، در سال ۳۸۱ در ری از دنیا رفت و در همین محل که قبر شریفش زیارتگاه خاصّ و عام است و ظاهراً محل زندگی‌اش بوده، به خاک سپرده شد.

بسیار به جاست عزیزان از زیارت قبور چنین اسطوانه‌هایی که حقّ بس بزرگی بر همه ما دارند و خدمات خالصانه و بی‌شائبه‌شان به مُهر قبول و خاتم پذیرش حضرت خاتم الاوصیاء عجل الله تعالی فرجه الشریف نایل آمده، غفلت نکنند که در زیارت قبورشان نیز خیرات و برکاتی است.

پیکر مرحوم صدوق پس از نه قرن

از این جهت که نوعاً جریان پیدا شدن پیکر پاک مرحوم صدوق را می‌دانیم، از تفصیلش می‌گذریم و به اجمال بسنده می‌کنیم. در سال ۱۲۳۸ قمری در زمان فتحعلی شاه قاجار، بر اثر جریان سیل در سرداب قبر مرحوم صدوق، بدن شریفش ظاهر شد. جمع بسیاری که در

جمع آنان شخصیت‌هایی چونان مرحوم ملا علی کنی و سیدابراهیم لواسانی و آقا علی مدرّس زنوزی بودند، بدن آن مرحوم را در حالتی که تر و تازه بود، مشاهده نمودند. مشهور است که همه ناخن‌هایش کوتاه و فقط یک ناخنش بلند بوده که آن را دلیل فوتش در روز پنجشنبه دانسته‌اند.^۱ خوب است بدانیم مرحوم صدوق در کتاب نفیس ثواب الاعمال، بابی در ثواب گرفتن ناخن و شارب آورده و روایات متعددی نقل نموده که از جمله آن‌ها این حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

هر کس ناخن‌هایش را روز پنجشنبه بگیرد و یکی را برای روز جمعه باقی بدارد خداوند فقر و تنگدستی را از او برطرف سازد.^۲

شنیدن سخن از قبر مرحوم صدوق

باری، سالم ماندن پیکر جناب مرحوم صدوق پس از حدود نه قرن هیچ تعجب و استبعادی ندارد؛ زیرا چونان وارستگانی برتر و بالاتر از این مراتب هستند.

این جریان را به عنوان گواه آنچه گفتیم و ثبت در تاریخ و کتاب می‌آوریم.

حدود پانزده سال قبل یکی از دوستان مورد اعتماد من نقل کرد از رفیقی که مورد اطمینانش بود، گفت: وقتی به زیارت مرحوم صدوق ابن بابویه رضوان الله تعالی علیه رفته بودم و در آن جا نماز خواندم و توسّلی

۱- اقتباس از: اجساد جاویدان صص ۱۳۷ - ۱۴۱.

۲- ثواب الاعمال ۴۱.

داشتم و در این فکر بودم که آیا دعا برای فرج امام عصر علیه السلام در عصر غیبت واجب است یا مستحب، که ناگهان صدایی از قبر مرحوم صدوق شنیدم: چه گونه طلب آب برای وضو واجب است و نمی شود بدون فحص و جستجو از آب، تیمم کرد، آیا دعا برای فرج آن وجود مقدس واجب نیست؟ مسلماً واجب است.^۱

آری، هم پیکرشان باقی و هم ارواحشان آگاه و هم توان سیر و سفر و تصرف و نظر در عالم ماده را دارند. بگذریم.

این نوشته را هم همین جابه پایان رسانیم. چه کنیم که هیچ لیاقت نداریم. ولی با همه این بی لیاقتی و هیچ ندانی و هیچ نداری و هیچ نتوانی، مأیوس و نا امید نیستیم. امیدواریم که به دیدگانمان لیاقت دیدار یار بخشند و به گوش هامان قابلیت شنیدن صدای صمدانی و نوای رحمانی دلدار ارزانی دارند. امید که روزی را درک کنیم، که همان ماه منیری که مرحوم صدوق در عالم رؤیا کنار در کعبه دیدار نموده بود، پشت به دیوار کعبه داده و آیه شریفه ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ را تلاوت می نماید؛ از بقیة الله، «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ» شنیدن دارد!

آری،

قَبْلَةَ آزادگان ابروی جانان است و بس

فِتْنَةَ آخر زمان آن چشم فتان است و بس

ای که در شَقِّ القمر انکار داری هان ببین

سَرِّ او اندر خم ابروی جانان است و بس

۱- اقتباس از: ما سمعت ممن رأیت ۳۸۸. جزوه دست نویس مولف.

مصحف روی تو را هر کس که یک آیت بخواند

اولین توصیف او آیات قرآن است و بس

دردمندان غمت را میل درمان هیچ نیست

هر چه آید از تو ما را عین درمان است و بس^۱

عصر یکشنبه دوم ماه مبارک رمضان ۱۴۳۰

۱۳۸۸/۶/۱

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

کتابنامه

در این نوشتار پس از قرآن کریم از این کتاب‌ها بهره گرفته ایم:

- ۱- اجساد جاویدان علی اکبر مهدی پور
- ۲- این جا مگه است سید مجتبی بحرینی
- ۳- با پسر م در سكرات سید مجتبی بحرینی
- ۴- بحار الانوار علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی
- ۵- بیاض تاج الدین احمد وزیر
- ۶- تاریخ جامع ادیان جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت
- ۷- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام جاسم حسین، ترجمه مرتضی آیت‌اللهی
- ۸- تنمة المنتهى محدث قمی، عباس بن محمد رضا
- ۹- ترتیب اسانید کتاب کافی سید حسین طباطبائی بروجردی
- ۱۰- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام محمد بن مسعود بن عیاشی سمرقندی
- ۱۱- تفسیر العیاشی
- ۱۲- تکالیف الانام فی غیبة الامام علیه السلام صدرالاسلام همدانی
- ۱۳- تنقیح المقال عبدالله مامقانی

- ۱۴ - ثواب الاعمال
شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
- ۱۵ - جمال الاسبوع
سید بن طاووس، رضی الدین
- ۱۶ - حدیث سفیران
سید مجتبی بحرینی
- ۱۷ - حدیث غیبت کبری
سید مجتبی بحرینی
- ۱۸ - دیوان اوحدی مراغی
- ۱۹ - دیوان ترکی شیرازی
- ۲۰ - دیوان حافظ شیرازی
- ۲۱ - دیوان حاجب شیرازی
- ۲۲ - دیوان خیالی بخارایی
- ۲۳ - دیوان ناصر خسرو قبادیانی
- ۲۴ - دیوان هاتف اصفهانی
- ۲۵ - دیوان همام تبریزی
- ۲۶ - رجال النجاشی
احمد بن علی بن عباس نجاشی
- ۲۷ - سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی
- ۲۸ - شاهنامه
ابوالقاسم فردوسی
- ۲۹ - شیخ صدوق پاسدار حریم ولایت
- ۳۰ - طبقات اعلام الشیعه
عبدالعلی محمدی شاهرودی
آغا بزرگ طهرانی
- ۳۱ - الطراز الاوّل والکناز لما علیه من لغة العرب المعوّل
سید علی بن احمد مدنی
- ۳۲ - عبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام
علی اکبر نهاوندی
- ۳۳ - عید الغدیر عند الفاطمیین
محمد هادی امینی

- ۳۴۔ الغیبه
 محمد بن ابراهيم نعمانی
- ۳۵۔ فوائد رضویہ
 محدث قمی، عباس بن محمد رضا
- ۳۶۔ الفہرست
 ابن ندیم، محمد بن اسحاق
- ۳۷۔ قائم ہستی
 مجموعہ شعر نخستین کنگرہ اشعار
 دانشجویان
- ۳۸۔ کافی، اصول
 محمد بن یعقوب کلینی
- ۳۹۔ کامل الزیارات
 جعفر بن محمد بن قولویہ
- ۴۰۔ الكامل فی التاريخ
 ابن اثیر، عزّ الدین عبد الکریم جزری
- ۴۱۔ کتاب شناسی موضوعی حدیث
 سید مجتبیٰ بحرینی
- ۴۲۔ کمال الدین و تمام النعمه
 شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویہ
- ۴۳۔ کلیات سعدی
 محدث قمی، عباس بن محمد رضا
- ۴۴۔ الکنی و الالقب
 علی اکبر دہخدا
- ۴۵۔ لغت نامہ
 علی اکبر دہخدا
- ۴۶۔ ما سمعت ممن رأیت، جزوہ دست نویس
 سید مجتبیٰ بحرینی
- ۴۷۔ مجلہ سفینہ
 سید مجتبیٰ بحرینی
- ۴۸۔ مجمع البحرین
 فخرالدین طریحی
- ۴۹۔ مدینة المعاجز
 سید ہاشم بحرانی
- ۵۰۔ مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول
 علامہ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی
- ۵۱۔ مفاتیح الجنان
 محدث قمی، عباس بن محمد رضا
- ۵۲۔ معجم البلدان
 یاقوت بن عبداللہ حموی
- ۵۳۔ مفاخر اسلام
 علی دوانی

فردینان توتل

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه

محمد بن حسن حرّ عاملی

بازنویس تذکرة الحجّة، محمد باقر فقیه ایمانی

٥٤- المنجد - الاعلام

٥٥- من لا يحضره الفقيه

٥٦- وسائل الشيعه

٥٧- ياد مهدي، آرام دلها

سایر آثار مؤلف در همین زمینه :

- ۱ تا ۱۷ حدیث قبل از میلاد تا حدیث حکمت غیبت
- ۱۸ - سوگند به نور شب تاب، شرح دعای شب نیمه شعبان
- ۱۹ - سلام بر پرچم افراشته، شرح سلام‌های زیارت آل یس
- ۲۰ - تو را گواه می‌گیرم شرح یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس
- ۲۱ - از تو می‌خواهم شرح قسمت اول دعای بعد از زیارت آل یس

و به زودی ان شاء الله :

- ۱ - حدیث سده پنجم (دفتر اول تا سوم)
- ۲ - حدیث سده ششم

و در دیگر زمینه‌ها :

- جامعه در حرم شرح زیارت جامعه کبیره
- این جا مدینه است
- این جا مکه است
- این جا مشاعر است
- با پسر در سکرات مرگ
- ده پگاه با پیکر
- لباس نادرخته و نماز بی حمد و سوره
- ملک نقاله

خانه دو متری

شهر خاموشان و دیار با هوشان

سرای بیم و امید

اتاق امتحان

خواب نوعروس

سالن ارتباطات

این جا کربلا است (کتاب اول تا سوم)

وبه زودی ان شاء الله

آشنائی با تفاسیر و شناخت مفسران (مجموعه اول تا چهارم)

این جا نجف است (کتاب اول تا سوم)